

ابوالحسن بنی صدر

# موازنه

۱۰ اذر ۱۳۵۷

تقدیم به

شهدای جنبش ایران

در راه استقرار جمهوری اسلامی

۱۰ آذر ۱۳۵۷



	تقدیم کتاب
۱۰ - ۱۱	فهرست
۱۲ - ۱۳	پیشگفتار

## مبحث اول : موازنه

۱۴ - ۱۵	۱- موازنه منفی یا عدم
۱۶ - ۱۷	الف - موازنه عدمی و برداشت اسلام از توحید
۱۸ - ۱۹	- رابطه‌های اجتماعی بر پایه موازنه عدمی
۲۰ - ۲۱	- رابطه شخص با خود
۲۲ - ۲۳	- رابطه جامعه‌ها با یکدیگر بر اساس موازنه عدمی
۲۴ - ۲۵	- جامعه اسلامی باید از روابط سلطه خارج گردد
۲۶ - ۲۷	- روابطی که جامعه اسلامی میتواند با جامعه‌های دیگر
۲۸ - ۲۹	برقرار کند و در خارج از روابط سلطه است
۳۰ - ۳۱	- جامعه اسلامی باید راه را بر بیرون رفتن جامعه‌های
۳۲ - ۳۳	دیگر از روابط سلطه بگشاید
۳۴ - ۳۵	ب- انسان و جامعه در رابطه‌ی با خدا بر اساس موازنه
۳۶ - ۳۷	عدمی چگونه آزاد میشوند؟ تخلیف و حقوق الله
۳۸ - ۳۹	- در وجه سیاسی
۴۰ - ۴۱	- در وجه اقتصادی
۴۲ - ۴۳	- در وجه اجتماعی
۴۴ - ۴۵	- در وجه فرهنگی

- ۲ - موازنه وجودی یا خروج از نور توحید به ظلمات شرك ۴۲ - ۵۲
- الف - پویاییهایی که بیانگر مناسبات و تناسبات قدرتمند ۴۵ - ۴۸
- ب - خاصه روشها در محدوده‌ی موازنه وجودی ۴۸ - ۵۲
- ۳ - التقاط دو موازنه مثبت و منفی ۵۲ - ۶۲
- الف - تلبیس و القاء ۵۴ - ۶۰
- ب - خاصه روشها وقتی بنا بر التقاط است ۶۰ - ۶۲
- ۴ - روشهای گوناگون در محدوده موازنه‌های سه‌گانه ۶۲ - ۷۵
- پایانی ۷۶ - ۸۰

## پیش گفتار

هرچند " علم گرائی " خصوصی در یک قرن اخیر، جهت اندیشه و عمل را تضییع داد و علم را بخدمت تمرکز قدرت و حل تضاد انسان و قدرت ( تمرکز و تکاثرجویی ) بسود دومی درآورد هرچند این علم گرائی سبب شد در دست آوردهای اندیشه با نزار تخریب انسان تبدیل گردند . هرچند علم گرائی موجب شد که قدرت تمرکز و تکاثرجویی ، با تخریب شتاب گیر انسان ، به تمرکز و تکاثر خود سرعت بخشد ، هرچند . . . و هرچند با " علم گرائی " مخالفیم و آنرا نمود اسطوره پرستی این دوران می دانیم ، اما حساب علم از حساب اسطوره علم جدا است و در محدوده علم است که دست آوردهای اندیشه ها می توانند با یکدیگر سنجیده گردند . اگر وعده قرآنی را راست شعاریم — و راست است — که دانش سرانجام راه به راه و روش و دانش قرآن می برد ، لاجرم باید این دانش را بازگوئیم و همگان را به مباحثه علمی و مبادله " معلومات " ( و نه ناسزا و " مبارزه قلمی " ) فراخوانیم تا مگر به توحید برسیم . ظاهرا و باطنا ، جز این راه ، راهی نباشد .

یک قرن و بیشتر است که "عینیات" اسلام عرضه نگشته اند، اسلام در "ذهنیات" خلاصه گشته است. جای خالی در زمینه‌های اساسی "رهبری و اداره سیاسی جامعه" سازماندهی و رهبری اقتصاد جامعه" و "سازماندهی خود جامعه" در یک کلام نظام اجتماعی را خواسته‌اند با تقلید از فرنگی بر کنند. نخست فراماسونها کوشیدند اندیشه‌های رایج در جامعه سرمایه‌داری را در اسلام تزریق کنند و امروز نوبت به همه رسیده است. بدین‌قرار توطئه دو سر داشته است جلوگیری از بیان "عینیات" از جانب اندیشمندان مسلمان و برگردن فضای خالی بقصد "اسلام زدائی" جامعه. هیچ لازم نیست عواقب زمانبار این توطئه را که هنوز هم مورد عمل است، بر شمریم و درباره هر یک بحث کنیم. عیان حاجت به بیان ندارد. وضعیتی که در آنیم وضعیت یک جامعه تکه‌پاره شده، وضعیتی که در آن اندیشه از زمینه و ابزار کار بکلی محروم گشته است. چه نیاز به بیان دارد؟

این شب تیره دیرپارا، طولانی تر اگر کنیم، امید بدمیدن سپیده وهم خواهد شد. ساختاری از بیان از سوئی و سانسور بیان از سوی دیگر، بحران‌هایی که غرب بخود و به مجموع بشریت تحمیل کرده است. حاصل خواهد شد، راست نخواهی، در محدوده موازنه‌های زور و قدرت، بحران‌ها حل میشوند چرا که خود نتیجه همین موازنه‌ها هستند. ممکن است بحران‌هایی که امروز دامنگیر بشر است حل گردند، اما از راه حاسپردن به بحران‌های بزرگتر بدست‌قرار هیچ اندیشمندی، هیچ انسان مودلی نباید خاندان سانسور باشد، هر اندیشه را باید حاکم و همان سان که هست، عرضه کرد، تا اندیشه‌ها از راه مبادله به سوخت برسند.

و این شب سرد دیرپا، حرما پیدایش یک انسان نو، به صبح امید می‌انجامد. این انسان نو باید بر اساس و بنیاد دیگری باندیشد و کار کند.

باید باندیشه‌ئی دوران ساز مجبوز گردد و فعل را در خدمت بنای این دوران ، این طرح نو ، بگذارد . خطرها نزدیک‌تر می‌شوند و دیگر نمی‌توان به "مخدرها" از هوش بدرشد و از جبهان درخطر ، تنها نقش و بندهای زیبا را دید . نسل امروز نمیتواند عنان سرنوشت خویش را در دست " تمدنی " بگذارد که خود از سرانجام خودش سخت هراسناک است . براین نسل است که خود را بجای زور ، مدار اندیشه و عمل گرداند و طرحی اجتماعی را بعمل درآورد که در آن انسان بشکفتد و انسان رشد کند .

در گذشته نیز بارها انسان از بازی تخریبی با موجودیت خویش باز ایستاده است و بدفعات اندیشه و عمل را بکار بعمل درآوردن طرح نو گذاشته است . زمان مرگ و میر و یاحیات انسانها نیز همین گذرگاهها بوده‌اند . آنها که خطر را همانسان که بوده‌است دیده‌اند و برای ساختن طرح نو کوشیده‌اند ، در زندگانی بشر جا و موقع یافته‌اند و به اندیشه و عمل خلاق انسان ، بسان نور عبونیروشی ، روشنائی و توان بخشیده‌اند . " فرآورده‌های " اندیشه و عمل یکسان نیستند ؛ آنها که بدرد مصرف می‌خورند و آنها که برآستی مخدرند ، دیر بازود نه هم از " بد " می‌افتند . بلکه مورد نفرت انسان قرار می‌گیرند . و فرآورده‌هایی که بدرد اندیشه‌دن و عمل کردن می‌خورند ، تا وقتی بکار می‌آیند ، ماندنی‌اند . زمان ما باین نوع فرآورده‌ها نیازی حیاتی دارد . بدینخاطر نیست که موافق و مخالف ( در همه جامعه‌ها و بلحاظ جذب و ادغامشان در نظام‌های اجتماعی مبتنی بر زور ) سانسور می‌کنند ؟ بدینخاطر نیست که همه " زور پرستان ، همه " کسانی که زور را بمعنای محتوی اصلی " ایدئولوژی " پذیرفته‌اند و مدار و قائمه همه چیز و همه‌کار را زور می‌دانند و میخواهند ، هر اندیشه و هر عملی را که آدمی را در ربختن طرح نو بکار آید و بدو در حل تضاد انسان و زور بسود انسان باری رساند ، سانسور می‌کنند ؟ بدترین سانسورها ، مشغول کردن



نسلی که باید بر بحران‌ها و خطرهای غلبه کند با نوشته‌ها و گفته‌هایی نیست که در آنها از همه چیز جز از واقعیت‌هایی که باید موضوع عمل باشند، "بحث" می‌شود؟ ...

در مقام مبارزه با این سانسور، بر آن شدیم که "عینیات" اسلام را مطالعه کنیم و این مطالعه را در دسترس بگذاریم. نمی‌توان با ناشناخته موافق یا مخالف بود. این سخن هم که اسلام در این باره‌ها حرف ندارد، راست نیست. سخنی است که بدنبال قرن‌ها سانسور گفته‌اند و می‌گویند، صاف و پوست‌کنده بآنها که میخواهند با اعمال روشهای زورمداران، یعنی با تحقیر و تحقک و جعل و ... "مسئله اسلام" را حل کنند، باید گفت تجربه می‌گوید بجایی نخواهند رسید و جز درازتر کردن شب تیره کاری از پیش نمی‌خواهند برد. چاره کار آنست که بدانیم هر نحله و مکتبی چه می‌گوید و آنگاه از راه مبادله علمی "مسئله فکر راهنما" را حل کنیم.

لا و الای اسلام را در باره روابط اجتماعی و مطالعه برخورد اسلام با نظام‌های اجتماعی که بنفسه بیانگر انواع مناسبات و تناسبات قدرتشند را بخاطر مبارزه با سانسور از موفی و حل "مسئله فکر راهنما" از سوی دیگر ضرورت شدیم. اما مطالعه و تحقیق در این باره‌ها هم سخت و هم سخت‌طولانی است. از اینرو بر آن شدیم مباحث را بتدریج که آماده می‌شوند، منتشر کنیم تا هم زمینه بحث برای نسل پرمسئولیت امروز فراهم شود و هم همگان در ارزیابی و انتقاد مطالب هر مبحث شرکت جویند و به این بحث‌ها که برانگیخته میشوند و انتقادها که بعمل می‌آیند، این کار دستجمعی که بصورت کتاب بجای درمی‌آید، از نفس‌ها تا ممکن است حالی گردد.

موازنه منطقی بیانگر فطرت انسانی است. این موازنه در همه فرهنگ‌ها ترجمان تلاش برای برون رفتن از مناسبات تخریبی است.

فرهنگ مردمی ایران بر این بنیاد استوار است چرا که قدرت سیاسی حاکم بر دوام بمثابة عدل قوای داخلی و خارجی بر مردم کشور بسطید مطلق داشته است. تفصیل در این باره ها به فرصتی دیگر نیاز دارد، با وجود این خاطر نشان کردیم این واقعیت بحاست که انسانیت از دیرگاه دریافته است که انسان از شر قدرت تخریبی که خود سازنده آنست باکم و بیش کردن تعادل قوا، آسوده نمی گردد. بدیگر سخن اندیشه توحیدی هر چند در اسلام بالیده و پرویده و کمال جسته است، اما دارای زمینه جهانی و بازندگانی بشر در این کره خاکی هم آغاز است. قرار گرفتن انسانها بصورت مجموعه های قومی و ملی و... و گروهی در ضاسبات و تناسبات قدرت، موازنه مثبت را جایگزین موازنه منفی ساخته است. بسیار تراز بسیار کسان بوده اند که کوشیده در محدوده معادل قدرت تضاد قدرت و انسان را بسود انسان حل کنند و ناکام گشته اند، چرا که در این محدوده این تضاد جز بسود قدرت حل شدنی نیست. اندیشه توحیدی موافق مطرت انسانی راه مستقیم را نشان میدهد. در این مبحث از موازنه ها و راه جوئی اندیشه توحیدی سخن می رود و در سه قسمت: موازنه منفی باعدمی و موازنه مثبت یا وجودی و موازنه التقاطی.

۲۶ مرداد ۱۳۵۶ - رمضان ۱۳۹۷



(هو)

## مبحث اول موازنسه

انسان از آغاز پیدایش با محیط رابطه داشته است و پیدایش خود وی نیز حاصل روابطی بوده است. میان انسان و طبیعت، میان انسان و انسان، میان انسان و خودش و میان انسان و خدا، روابطی برقرار بوده است و مناسباتی برقرار می شود. از آنجاکه نحوه رابطه نیروهای محرکه چگونگی رابطه ها را تعیین می کند، در علم " عدل " و " میزان " حکم کلید را دارند. در هر رشته علم انواع وابستگی ها و همبستگی ها و ترکیبها و تجزیه ها و توحیدها و تقابلها را با ضابطه تعادل و توازن می سنجند. حتی در ریاضی نیز که بظاهر از نحوه کار برد نیرو و انواع نیروهای محرکه و چگونگی روابطشان خبری نیست جستجوی انواع توازن و تعادل اساس آنرا تشکیل میدهد.

بدین‌قرار جستجوی انواع رابطه‌ها میان نیروهای محرکه درجهان مادی ضرورت کار علمی است. از اینرو هر نظریه اجتماعی نیز بناگزی بر نوعی "تعادل" یا "توازن" بنامی‌گردد. میتوان گفت کلید فهم هر نظریه را تعادل یا توازنسی تشکیل میدهد که صاحب نظریه، آنرا برآن بنا کرده است و یا میخواهد بآن برسد. در اقتصاد و در جامعه شناسی نیز اساس هر نظریه را تعادل یا توازنسی تشکیل میدهد که صاحب نظر در مقام توجیه و بیان آنست. x

نظریه‌ها را از لحاظ "توازنسی" که برآن بنا شده‌اند، میتوان بر سه قسم کرد:

۱- نظریه‌هایی که بر موازنه منفی یا عدمی مبتنی هستند.

۲- نظریه‌هایی که بر موازنه وجودی یا مثبت بنا گشته‌اند.

۳- نظریه‌هایی که در عین حال بر هر دو موازنه پایه گرفته‌اند. در این نظریه بندرت پایه اصلی را موازنه منفی قرار میدهند و اغلب این پایه همان موازنه مثبت است.

---

x اینک که این نکته توضیح داده شد، کار فهم نظریه‌ها بر خواننده آسان می‌گردد. بر او است که ببیند نظریه مورد مطالعه بر چه نوع توازنسی بنا شده است و چه توازنسی را میخواهد برقرار کند. وقتی این معنی را دانست، میتواند نظریه را بفهمد و انتقاد کند.

اگر میان انسان با انسان و انسان با طبیعت ( مکان و زمان ) و انسان با خودش و ( انسان با خدا موازنه رور و قدرت برقرار نباشد ، این موازنه ، موازنه منفی است . بدیهی‌قرار در این موازنه جایی برای هیچگونه تقابلی گاهنده و مخرب نیست . اصول اسلام ترجمان این موازنه هستند و دواصل امامت و عدالت صورت عملی اصول دیگر و بیان موازنه منفی در روابط اجتماعی و رابطه انسان با طبیعت ( مکان و زمان ) و خدا هستند . در این موازنه چون تقابل گاهنده وجود ندارد ، نتیجه قوا همواره از نیروهائی که بایکدیگر توحید می‌جویند بزرگتر است و اگر موازنه کاملاً عدمی باشد نتیجه قوا به بی‌نهایت میل می‌کند .

● توضیح تعریف

الف - موازنه منفی و برداشت اسلام از توحید

---

برای خروج از روابط زور و قرار گرفتن در میزان و عدل لاجرم باید رابطه‌ئی را اساس قرار داد که در آن زورها مقابل و مخالف نمیشوند . از اینرو قرآن رابطه انسان و خدا را اصل قرار میدهد . بقیه رابطه‌ها را فرعی و انعکاس از آن رابطه می‌شمارد . اگر رابطه انسان و خدا چنان بود که آدمی را در راست‌راه هدایت قرار داد ، وی میتواند از موازنه قدرت‌گریبان آزاد کند .

قرآن آدم را در رابطه با خدا تعریف می کند و همه  
رابطه های آدم را با خودش و با جهان مخلوق، برپایه رابطه  
بنیادی انسان با خدا، برقرار می کند. تنظیم روابط دیگر  
بطوری که موازنه عدمی اساس گردد و رابطه ها بنفسه بیانگر عدل  
و میزان خدائی شوند، موقوف به تصحیح همان رابطه اصلی است.  
میان مسلمان با مسلمان، مسلمان با اشیاء، مسلمان با طبیعت،  
چه در بعد مکان و چه در بعد زمان و مسلمان با خودش هیچ  
رابطه ای جز از طریق خدا و جز از راه همان رابطه اصلی برقرار  
نمی شود. خروج از این رابطه توحیدی، بیگانه شدن از فطرت  
است.

رابطه خدا و آدم رابطه خالق و مخلوق است. آدم بر  
فطرت آفریده شده است یعنی خداپرست آفریده شده است و  
وجود او بنفسه بیانگر توحید است. آدم چنان آفریده شده  
است که در فطرت خویش خواهان هویت جدا پیدا کردن نیست  
و در این فطرت بر صراط خدائی است.<sup>۱</sup>

فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس  
عليها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس  
لا يعلمون.

ترجمه: روی بجانب دین حنیف، فطرت خدائی،

فطرتی که مردم را برآن خلقت بخشید، راست گردان. آفرینش  
خدا دگرگونی پذیر نیست. این دین دینی استوار است ولیک  
بیشتر مردم نمیدانند.

کلینی در اصول کافی قول امامان را درباره معنی فطرت  
نقل می‌کند<sup>۱</sup>

امام حسین (ع) : توحید .

امام حسین : فطره اسلام است . خدای همان  
زمان که انسان‌ها را بیافرید از آنها میثاق توحید گرفت . گفت  
" آیا من خدای شما نیستم ؟ " و این میثاق را از کافر و مومن  
ستانده است<sup>۲</sup>

انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

همانا بدو ( انسان ) راه بنمودیم خواه سپاسگزار و  
خواه سپاس نگزار .

امام حسین : خدای همه انسانها را بر توحید  
فطرت بخشید .

امام صادق : معنای فطرت آنست که خدای انسان  
را خداشناس آفریده است .

---

۱- اصول من الکافی تألیف ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق

الکلینی الرازی ج ۲ - ص ۱۲ و ۱۳

۲- قرآن سوره انسان آیه ۳



میان آدم و خدا بر اثر وسوسه شیطان و کشش میسوه ممنوعه رابطه توحید به رابطه تقابل بدل می گردد . آدم میخواهد میان خود و پدیده‌ئی دیگر رابطه‌ئی مستقیم ، یا رابطه قدرت برقرار کند . بدینکار از خود بیگانه می شود . و از بهشتی که در آن بر فطرت خویش می زیست ، هیوط می کند .

بدینقرار هر رابطه قدرتئی که جز بخاطر خدا ، برقرار شود ، هر عملی که جز بخاطر تقرب بخدا انجام بگیرد ، لاجرم خروج از فطرت و توحید است .

این رابطه اصلی ضابطه و ملاک شناسائی هر عمل و هر رابطه دیگری است . هیچ عملی و هیچ نوع رابطه‌ئی حتی رابطه باخود و عمل در خود جز از راه همان رابطه اصلی برقرار نمی شود . بدینقرار توحید کامل میان انسانها و میان انسان با طبیعت و میان انسان با خویشتن خویش وقتی برقرار می گردد ، که انسانها تنها از طریق رابطه با خدا با یکدیگر رابطه برقرار کنند و تنها در رابطه با او عمل کنند .

اگر در عمل و رابطه گرفتن ، خدا در نظر گرفته نشود ، اگر هر عمل و هر رابطه‌ئی تقوی و پرستش تلقی نشود ، بناگزیر موازنه ، موازنه قدرت می شود و انواع تقابل‌های گاهنده و مخرب جانشین توحید می گردند . پس توحید بمعنای آزاد شدن از غیر خدا و تقوی حسش بدو ، یک امر ذهنی نیست ، صرف یک

تصور ذهنی از یکتائی وی نیست ، بلکه زیستن در فطرت و توحید است . همه کار و همه چیز را برای او خواستن است زندگانی را پیش رفتن در صراط مستقیم توحید دانستن است . با این برداشت انسان از بکار بردن نیرو در فعالیت‌های تخریبی امتناع می‌کند و بنا بر این در رابطه با دیگری زور را اساس قرار نمیدهد . از نظر علمی ، راه حل دیگری برای خروج از موازنه قدرت وجود ندارد ، وقتی انسان‌ها تنها از طریق خدا با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند ، موازنه‌شان با یکدیگر عدمی است یعنی نیروهاشان با یکدیگر مقابل نمیشوند بنا بر این از سوئی تقابل گاهنده وجود ندارد و از سوی دیگر نیروها همه همسر می‌گردند و چون موازنه عدمی است یعنی هیچ برخوردی وجود ندارد تا مقداری از نیروها را تلف کند ، برآیند نیروها میل به بی‌نهایت می‌کند .

بدین‌قرار ضابطه اصلی هر موازنه‌ئی ، رابطه‌ئی است که آدمیان برقرار می‌کنند :

وقتی رابطه با خداست ، مردمان آگاهی و بینائی پیدا می‌کنند چراکه رابطه قدرت در آنها انگیزه فزونی جوشی و تفوق طلبی ( که لاجرم مطلقهائی هستند که مانع دورنگری و آگاهی می‌گردند ) را بوجود نمی‌آورد . در نخستین یعنی در رابطه با خدا افق دید گشوده می‌شود و در دومی یعنی رابطه با شیطان ،

افق دید بسته می‌گردد<sup>۱</sup> . وجه تشخیص این دونوع رابطه از یکدیگر ، آنست که انسان وقتی براساس رابطه باخدا با دیگری رابطه برقرار کرد دربی هم هویتی جستن با او می‌شود . بنابراین افق دیدش بسته نیست . اما وقتی بدون آن رابطه ، با دیگری رابطه برقرار می‌کند میخواهد هویت جداگانه‌ی برای خود بوجود آورد ، دراین صورت افق دید او به هویت دیگری محدود است و میدان عمل وی را همان میدان رقابت با دیگری تشکیل می‌دهد . متقی‌ها وقتی شیاطین با ایشان تماس می‌گیرند ، بیاد خدا باز می‌گردند و در دم خود را آگاه می‌یابند<sup>۲</sup> .

ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكرو  
فاذا هم مبصرون

همانا کسانی که تقوی می‌گزینند ، وقتی گروهی شیطان با ایشان تماس می‌گیرند ، خدا را یاد می‌کنند و بدین یاد آگاهی و بینائی می‌جویند .

سخن قرآن روش و صریح است وقتی انسان تن‌بازی شیطان که همان بازی قدرت ، همان تشخص طلبی و همان تعدد هویت جستن و همان سرکشی و طغی است ، نمیدهد ، البته این مطلق‌ها مانع علم و آگاهی وی نمی‌شوند و بنابراین بمحض آزاد

۱- این معنی و به تفصیل در مبحث اول کیش شخصیت مورد بحث قرار گرفته است

۲- قرآن سوره اعراف آیه ۲۵۱

شدن از تماس شیطان و رابطه گرفتن با خدا ، افق دید و اندیشه‌هایش  
فراخ و فراختر باز هم فراختر می‌گردد . هر انسان ، هر جمع انسانی ،  
هر قوم ، هر ملتی که جز این کند و تسلیم موازنه قدرت نشود ،  
بناگزیر در خط سرکشی و قدرت مداری می‌افتد و برادر شیطان  
می‌گردد<sup>۱</sup>

و اخوانهم یعدونهم فی الغی ثم لایقصرون

و برادران ایشان یعنی گروه شیطانها ، ایشان را در  
سرکشی و گمراهی فرو می‌برند . پس از فرو رفتن در سرکشی و  
گمراهی ، از هیچ فسادی کوتاهی نمی‌کنند .  
بدین‌قرار تمامی رابطه‌ها بر پایه موازنه عدمی ، به رابطه  
با خدا برمی‌گردد

رابطه‌های اجتماعی بر پایه موازنه عدمی

اگر همگان تنها از طریق تقوی یعنی براساس رابطه با  
خدا ، بایکدیگر رابطه برقرار کنند ، محلی برای اختلاف نمی‌ماند  
چه رسد به تضاد . رهنمود بزرگ اسلام همین راست راهی است  
که به بیرون رفتن از دایره تقابل‌های کاهنده می‌انجامد و در سرانجام  
آن ، توحید اجتماعی بکمال خویش واقعیت پیدا می‌کند .<sup>۲</sup>

۱- قرآن سوره اعراف آیه ۲۰۲

۲- قرآن سوره مومنون آیه ۵۲

و ان هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاتقون  
و همانا این امت ، امت شما ، امت واحد است و من  
رب شمایم پس بمن پرهیزگاری کنید .

بدین قرار در جامعه نیز توحید وقتی واقعیت پیدا  
می کند که در آن همگان از غیر خدا آزاد باشند . معنی این سخن  
( . همگان از غیر خدا آزاد باشند ) آنست که میان انسان و خدا  
رابطه توحید است .

جامعه وقتی متقی است که تنها با خدا رابطه دارد . از  
زمانی که افراد آن با یکدیگر روابطی برقرار می کنند که با رابطه  
نخستین ناسازگار است ، تقابل های گاهنده و اختلاف ها و تضادها  
بوجود می آیند . بدینسان جامعه ها و گروه ها و افراد شیطانهای  
یکدیگر می شوند . هر حزبی بدانچه دارد دلشاد می شود و حزب  
خدا جای خود را با حزابی میدهد که برپایه درگیری با یکدیگر  
بوجود آمده اند<sup>۲</sup>

فتقطروا امرهم بینهم زهرا کل حزب بما لدیهم فرعون  
پس امر خویش را میان خود مانند اوراق پراکنده ،  
پخش و پلا کردند . ( از آن به هر حزب ورقی رسیده ) هر حزبی  
بدانچه نزد خود یافت دلشاد شد .

اما انسان نیز وقتی رابطه خود را با خدا قطع می‌کند، دچار تعدد شخصیت می‌شود و به تخریب خویش می‌پردازد. هر اندازه فعالیت‌های تخریبی فزونتر می‌شوند، او از خدا دورتر می‌گردد. بدین‌قرار درجه خودخواهی هرکس را اندازه فعالیت‌های تخریبی او تشکیل می‌دهد. ضابطه کار تخریبی از کار فیر تخریبی را تنها نوع فعالیت‌هایی که به بدن زیان می‌رسانند، تشکیل نمی‌دهد. ضابطه اصلی را نوع امامت تشکیل می‌دهد و ضابطه امامت را عدالت و ضابطه عدالت را هدف تشکیل می‌دهد. بدینسان بر پایه موازنه منفی بقای در یک وضعیت یا جستجوی وضعیتی که از تخریب خود یا دیگری حاصل می‌گردد، ممکن نیست. انسان باید امام خویش گردد و بر اساس عدالت یعنی خروج از روابطی که در آنها انسان با زور می‌گوید و یا سه او زور می‌گویند، جز خدا همه چیز دیگر را بعنوان هدف فعالیت نفی کند.

بدین‌قرار انسان می‌تواند میان دو نوع فعالیت یعنی تقوی و زشتکاری انتخاب کند. اینکه چگونه و چرا انسان یکی از این دو را همین نوع و همان نوع را انتخاب می‌کند را در کیش شخصیت مورد بحث قرار داده‌ایم. در اینجا توجه را معطوف

این امر بسیار مهم می‌کنیم که این امکان انتخاب را به معنای وجود تضاد در انسان نمی‌توان دانست چرا که تقوی و زشتکاری صفت عمل انسان است و این عمل تنها وقتی در روابط قدرت و بر وفق ظلم انجام می‌گیرد، زشت می‌گردد. این روابط درونی انسان نیستند بلکه دروسی و بیرونی هستند. روابطی هستند که انسان با انسانهای دیگر و با طبیعت برقرار می‌کند. بدینسان نوع عمل به هیچ روی دلالت بر تضاد در نهاد و سرشت انسانی ندارد که انسان بر فطرت آفریده شده است و فطرت توحیدی است.

همین فطرت یعنی همین توحید است، که امکان انتخاب را بوجود می‌آورد چرا که اگر بنا بر تضاد بود، انتخاب غیر ممکن می‌گردید. هر کس متناسب با " رشد تضاد درونی خویشتن " عمل می‌کرد و ارزش خوب و بد از بین می‌رفت و خدا بی‌محل میشد و هیچ اجتماعی ممکن نمی‌گشت و . . . و سرانجام نقطه پایان نقطه و لحظه مرگ می‌گشت<sup>۱</sup>

بدینقرار سخن قرآن صریح و واضح است. نفس انسانی میتواند میان تقوی و زشتکاری انتخاب کند و ضابطه این انتخاب رابطه با خدا یا با غیر خدا یعنی موازنه منفی یا وجودی است<sup>۲</sup>

**و نفس و ما سویها فالههها فجورها و تقویها**

۱- نگاه کنید به قسمت موازنه مثبت و وجودی

۲- قرآن سوره الشمس آیه‌های ۸ و ۷

و نفس و آنکه راست کرد ( بعدل استوار کرد ) پس بدو علم تمیز زشتکاری از تقوی الهام کرد

از بختیاری همه مفسران در این معنی منفعند که به نفس علم تمیز تقوی از زشتکاری و استعداد انتخاب میان ایستد و داده شده است. نه اینکه سرشت انسانی ملقمه‌ئی باشد از تقوی و فجور چرا که در این صورت رشد و تعالی وی غیر ممکن می‌گردد.

بدینسان در صورتی که انسان در رابطه با خدا عمل کند متقی و گرنه یعنی اگر در رابطه با قدرت طلبی عمل کند، زشتکار می‌شود. نکته سخت در خور توجه آنست که خدا عمل انسان را نه در رابطه با جامعه و نه در رابطه با خود انسان ارزیابی نمی‌کند. تقوی و فجور تنها در رابطه با خدا معنی پیدا می‌کند. و اگر فطرت انسانی مناسب با توحید خلق نشده بود، نه امکان انتخاب و نه تشخیص تقوی از زشتکاری معنی پیدا نمی‌کرد. به سخن دیگر این در رابطه با غیر است که عمل صفت خوب یا بد را پیدا می‌کند. بدینقرار انسان وقتی خود و خدا است یعنی وقتی هیچ عملی که او را از این رابطه بیرون ببرد بر او انجام نمی‌گیرد، یعنی وقتی زور را نمی‌پذیرد، بر فطرت خویش است. بدیگر سخن نه تنها در حق خویش هیچ عمل تخریبی انجام نمیدهد بلکه خود را تعالی می‌بخشد و رشد می‌دهد و امام خویش در ساختن و رشد خویش می‌گردد. نه تنها در حق

۱- نگاه کنید به تفسیر شیخ ابوالفتح رازی ج ۱۱-۱۲ ص ۹۹ و ۱۰۰ و نیز تفسیر فی ظلال القرآن (متن عربی) ج ۸ ص ۵۹۰



دیگری هیچ عمل تخریبی انجام نمیدهد بلکه در حد استعداد خویش دیگران را در راه مستقیم توحید بسوی خدا رهبری می‌کند<sup>۱</sup> و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الى الله متابها والذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کراما ، . . . والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما .

و آنکس که توبه می‌کند و کردار نیک می‌کند، پس همانا بخدا باز می‌گردد و آنان که بر زور و ناروا گواه نمیشوند و وقتی با یأوه و لغو روبرو می‌شوند از آن با بزرگواری می‌گذرند . . . و آنان که می‌گویند خدایا همسران و فرزندان ما روشنی‌چشمان گردان و ما را امام پرهیزکاران قرار ده .

### رابطه جامعه‌ها با یکدیگر بر اساس موازنه عدمی

اگر سیاستی را که علی (ع) در باره ملل مختلف عضو امت اسلامی در پیش گرفت، ( یعنی سیاست موازنه منفی ) ضابطه دائمی جامعه‌های بشری در رابطه گرفتن با یکدیگر می‌گشت، جامعه جهانی توحیدی همواره تشکیل می‌بود. اما جامعه‌ها بر پایه موازنه وجودی با یکدیگر رابطه مسلط و زیر سلطه برقرار کردند و جهان را سراسر قهر و جنگ و تخریب ساختند .

۱- قرآن - سوره فرقان آیه‌های ۷۱ و ۷۲ و ۷۴

نظر قرآن صریح است باید از روابط سلطه خارج شد و بر وفق موازنه عدمی با جامعه‌های دیگر رابطه برقرار کسرد تا دیگران نیز بنوبه خود مجال بیابند خود را آزاد کنند. اما خارج شدن از روابط سلطه جز در رابطه با خدا ممکن نمی‌شود. زیرا در صورتیکه جامعه بخواهند در رابطه با یکدیگر وضعیتی دائمی را بیابند که در آن زیر سلطه یکدیگر نباشند، بناگزی باید منتهی قواشان صفر گردد. اما این همان موازنه قوا و بقای دائمی زیر سلطه یکدیگر است و معنی آن این است که جامعه‌های در رابطه به یک نسبت زیر سلطه یکدیگرند. سلطه خالص که در آن انسان هیچ راه گریزی نمیتواند یافت همین است. برای پایان دادن به مناسبات و تناسبات قدرت باید از این مناسبات و تناسبات بیرون رفت. یعنی جامعه‌ها باید در رابطه با هدف مشترکی عمل کنند تا محلی برای مناسبات و تناسبات قدرت نماند. ممکن است گفته شود هدف مشترک را میتوان برداشتن مرزها و ایجاد جامعه جهانی واحد قرار داد و جامعه‌ها از طریق حذف نظام‌های طبقاتی مشترک این جامعه را بنیاد خواهند گذاشت و در این جامعه که زور دیگر نه متمرکز میشود و نه علیه انسان بکار می‌رود، انسان بجامعیت میرسد. اما جامعه‌ها چگونه از روابط زور بدر می‌آیند و در این جامعه جهانی، چگونه انسانها از روابط قدرت خارج می‌شوند و برای همیشه؟ اگر انقلاب بیکبار و در تمامی جهان

انجام بگیرد و انقلابیان سراسر جهان حذف روابط سلطه را هدف قرار بدهند و بخواهند که جامعه‌ی جهانی پدید آورند که در آن انسان از هر قیدی که رشد او را مقید می‌کند، آزاد گردد. ناگزیر باید پایه جدیدی را برای روابط اجتماعی در جامعه جهانی بپذیرند. این پایه غیر از موازنه عدمی چه می‌تواند باشد؟ اما قبول این پایه تا وقتی جامعه‌ها - و بر فرض امکان تشکیل جامعه جهانی - انسانها یکدیگر را اساس رابطه و مقایسه قرار می‌دهند، ناممکن است. بناگزی باید رابطه‌ها از طریق خدا که کامل و کمال محض است و صیورت امر نسبی بسوی او بر پایه موازنه عدمی قابل تصور است، برقرار شود.

در حقیقت چه در مرحله پیش از انقلاب و چه در مرحله انقلاب وجه پس از آن، ضابطه‌ی لازم است تا انقلاب همچنان به پیش رود و به هدفهای خود برسد و هیچگاه به ضد انقلاب بدل نگردد. یعنی دیگر ضد انقلاب نتواند در شکل جدید بحیات خویش استمرار بخشد. اما انقلابیان جهان در رابطه با چه اصل یا اصولی، باین نتیجه می‌توانند برسند که باید از روابط سلطه بیرون بروند؟ و بطور عملی بر پایه چه موازنه و تعادلی می‌توانند از این روابط بیرون بروند؟ و چگونه باین فکر می‌رسند که راه نجات بشر خروج از روابط سلطه است؟ می‌توان گفت و می‌گویند که زحمتکشان هر جامعه‌ی بنا بر همان دیالکتیک

کذایی انقلاب می‌کنند و با پیروزی زحمتکشان سراسر جهان این روابط خود بخود از بین می‌روند. اما این دعوی بلحاظ آنکه به روابط آلی که جامعه‌های مسلط و زیر سلطه را بیکدیگر می‌پیوندند عنایت نمی‌کند و از آن غافل میماند، تصویری سراسر وهم‌آمیز است. در حقیقت طبقات در جامعه‌ها بر اساس همین روابط آلی به وجود آمده و استمرار جسته‌اند. در چهارچوب این روابط نمی‌توان انقلاب کرد و طبقات را زدود. ادغام جریانهای انقلابی دوران ما در نظام طبقاتی جهانی شاهدهی عیان بر این استدلالند.

بدین‌تقرار برای سرگرفتن این انقلاب و بازگشت ناپذیر

شدن آن، هر جامعه‌ای که با انقلاب دست می‌یازد - و در عمل همین انقلاب‌ها زمینه‌ساز آن انقلاب جهانی می‌گردند - در مقام پاسداری از انقلاب باید بر اساس ضابطه موازنه عدمی از روابط سلطه خارج گردد و گرنه بر او همان رود که بر جامعه‌های انقلاب کننده دوران ما و بر جامعه اسلامی پیش از این دوران رفت.

بدینسان آن ضابطه عمومی موازنه عدمی است. آن

اصل که انقلابیان سراسر جهان میتوانند روابط جامعه‌های خود را بر آن مبتنی کنند تا جامعه جهانی نه بر اساس فعلی که موازنه وجودی است که بر پایه موازنه منفی امکان پیدایش بیابد این موازنه است. در این جامعه نیز باید همه این موازنه را بپذیرند تا جامعه جهانی تجلی‌گاه توحید بگردد و انسانها همه نسبی و

فعال نبود و همه امام کدیگر کردند . اما این موازنه به شرحی که گذشت حر آنکه رابطه با خدا را اصل فرار بدهیم بوجسود می آید . بدینسان اگر بخواهیم از راه حل حوئی براساس وهم و اسطوره به راه حل حوئی علمی گذر کنیم ، ناگزیر از پذیرش نظامی هستیم که براساس رابطه با خدا یعنی توحید تنظیم گشته است و به همه انسانها امکان نامحدود ( چرا که در رابطه انسان و خدا امکان نامحدود می گردد ) برای رشد ارزیابی می دارد و این همان راه حلی است که اسلام عرضه می کند .

### جامعه اسلامی باید از روابط سلطه خارج گردد

علی (ع) مردی که گفته خودش ، هیچ چیز را نمی بیند مگر آنکه پیش از آن خدا را می بیند ، نخستین محری نظر قرآن در مفاسد جهان برای ایجاد جامعه جهانی براساس موازنه عدمی است . شعار او " ستم گر مباش ، ستم پذیر مباش و یار ستم بدگان علیه ستمگران باش " که در رابطه جامعه های عضو امت اسلام به اجرا گذارد ، نخستین کوشش عقلی در تاریخ مدون جهان برای ایجاد جامعه جهانی بر پایه موازنه عدمی است . پیش از آن در زمینه نظری کوششهایی صورت گرفته بود اما حبه عقلی پیدا نکرده بود . پیش از او ، و پس از او نیز زورمندان جهان و نیز اسطوره گرایان کوشیده اند بزور جامعه جهانی را بوجود آورند .

اما موفق نیامده‌اند چرا که میان سلطه و زیر سلطه مرزهای جغرافیایی و ملی فاصله نیست بلکه زور فاصله است و زور این مرزها را در میان می‌گذارد و زور محتاج این مرزهاست. می‌توان گفت که علی (ع) نیز کامیاب نشد. این سخن درست است. اما این ناکامیابی بلحاظ نادرستی نظر و نادرستی شیوه عمل نبود بلکه بلحاظ آن بود که جامعه اسلامی در نظام عمومی جهان جذب شده بود و کوشش علی (ع) در جامعه‌ئی که بر جهان آنروز سلطه جسته بود و ساختهای جامعه سلطه گر را پذیرفته بود، به علت فقدان زمینه‌های عینی به نتیجه نیانجامید. اما رهنمود بزرگ همه انقلاب‌های ملل زیر سلطه در حوزه اسلامی گردید و امروز سیر با جذب جنبش‌های انقلابی در نظام جهانی، رهنمود او ناگزیر اساس آن کوششهای انقلابی قرار خواهد گرفت که بخواهند خوش فرجام باشند.

نقش تعیین کننده امامت در پاسداری انقلاب و در جلوگیری از جذب آن در نظام جهانی مبتنی بر زور است. جامعه‌ای انقلابی اگر بخواهد در جریان انقلاب به پیش برود، نباید به هیچ‌روی به روابط سلطه بازگردد. نباید به هیچ‌روی از موازنه عدمی یعنی توحید یعنی نفی همه اسطوره‌ها و یعنی رابطه با خدا روی برتابد. این قدم اول و اساسی است. اگر این قدم برنداشته شود و بهر بهانه، جامعه به چهار چوب روابط سلطه

بازگردد ، در جریان جذب در نظام طبقاتی جهانی قرار گرفته است . از اینروست که خدای فرماید<sup>۱</sup>

يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهداء بالقسط  
ولا يجرمنكم شنآن قوم على الا تعدلوا اعدلوا هو  
اقرب للتقوى واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون .  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، برای خدا متکفل امر  
( عدل ) و نمونه و الگوی قسط باشید و کینه به قومی  
شمارا برآن نذارد که از عدل دوری کنید . دادگری  
کنید ، دادگری به تقوی نزدیک تر از هر کار دیگر است  
و بخداوند یارسائی جوئید . همانا خدا ( همواره )  
بدانچه می‌کنید آگاه است .

روابطی که جامعه اسلامی می‌تواند با جامعه‌های دیگر برقرار کند  
و در خارج از روابط سلطه است :

امت اسلام نه تنها باید در رفتار با ملل دیگر بازتاب  
کینه بآنها نباشد و دادگری کند ، بلکه تنها در حدود موازنه  
عدمی میتواند با ملل دیگر رابطه برقرار کند . امت اسلام نمیتواند  
به روابطی که در آن بعضی جامعه‌ها ارباب و پاره‌عی دیگر فرمانبردار

۱- قرآن سوره مائده آیه ۸

و برده شوند و یا حتی متقابلاً ارباب یکدیگر بگردند، گردن  
گذارد. دعوت پیامبر اسلام (ص) از " اهل کتاب " روشن و صریح  
است<sup>۱</sup>

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم  
الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا  
اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانسا  
مسلمون

بگوی ای اهل کتاب بیایید از سخنی که میان ما و شما  
یکسان و یکی است پیروی کنیم و آن که نیرستیم مگر  
خدای را و چیزی را شریک وی نشمریم و ارباب یکدیگر  
نشویم و جز خدای اربابی نپذیریم. پس اگر از قبول  
حق سرپیچیدند، بگوئید شاهد باشید که ما این قرار  
را می‌پذیریم.

آیه متضمن سه نکته مهم و اساسی است: ۱- اگر عقیده  
ابزار قدرت نگرددند، لاجرم بر پایه موازنه منفی راه به توحید  
می‌جویند. اگر همه در اندیشه و عمل خدای را بجویند، کجا  
عقیده وسیله اربابی بر یکدیگر تواند شد؟ از اینرو قرآن اهل  
کتاب را به ترک دین و عقیده‌شان نمی‌خواند آنها را بخدامی‌خواند

۱- قرآن سوره آل عمران آیه ۶۴



از آنها دعوت می‌کند از طریق خدا با مسلمانان رابطه برقرار کنند. تنها بدین طریق، است که هر جمع عقیده خویش را بقصد اندر یافت حقیقت انسان که هست عرضه می‌کند و عقیده جمع دیگر را می‌شنود و سرانجام عقاید عناصر غیر عقلانی را از دست می‌دهند و در عناصر عقلانی متحد و یکی میشوند. ۲- اما برای آنکه زور در میان نیاید، نباید بخدای شرک ورزید و نباید در رابطه‌گیری‌ها، هر جمعی اربابی و سلطه به جمع دیگر را مقصود خویش سازد. در این رابطه البته راه بر آزادی انسان بسته است و البته نه در جامعه ارباب‌ها و نه در جامعه تابعان و فرمانبران، خدای پرستیده نمیشود. تعبیر اجتماعی این سخن آنست که هم در جامعه ارباب‌ها و هم در جامعه فرمانبرها، توحید جای خود را به تضاد میدهد و گروه‌هایی بوجود می‌آیند که بعضا ارباب و بعضا فرمانبردارند. و ۳- در صورتی اهل کتاب به اصل توحید گردن نگذارند - که وقتی بنا بر وسیله قرار دادن عقیده برای رهبری و اربابی کردن باشد، گردن نمی‌گذارند - بر جامعه اسلامی نیست که از این اصل روی برتابد. بر این جامعه است جز خدای نپرستد و هیچ چیز را هم از خدای نشمارد و اربابی بر دیگران را نجوید و زیر بار اربابی دیگران نیز نرود. از نا بختیاری بعلمی که محل پرداختن با آنها اینجا نیست، جامعه اسلامی هم اربابی جست و هم اکنون زیر بار اربابی دیگران است. علی (ع)

میخواست که این جامعه موافق رهنمود قرآنی نه هم خود جذب  
نظام جهانی مبتنی برزور نگردد بلکه امام و رهبر جامعه جهانی  
بگردد که تحلی گاه توحید شود و در آن جز خدا پرستیده  
نشود .

جامعه اسلامی باید راه را بر بیرون رفتن جامعه های دیگر از روابط  
سلطه بگشاید

جامعه اسلامی پس از خروج از روابط سلطه و استقرار  
روابط بر اساس موازنه منفی ، اینک میتواند وساید راهبر جامعه های  
دیگر به خارج شدن از این روابط بگردد ، برای رسیدن به این  
مقصود بزرگ هر جمعی که با اسلام می گروید باید نخست خود را  
از این روابط خارج سازند و آنگاه بسفخ خویش چراغ راهمای  
جامعه خود و جامعه های دیگر بخروج از شرک و تضاد و دحصول  
در سورتوحید بشوند . حوزه عمل بر وفق میزان یعنی موازنه عدمی  
از خود شروع می شود و بر تمامی جهانیان دامن می گسترد<sup>۱</sup>

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله  
ولو علی انفسکم ، اوالوالدین والاقربین ان یکن غنیا  
او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا  
وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا

۱- قرآن - سوره نساء آیه ۱۳۵

ای کسانی که ایمان آورده‌اند پاسدار قسط و گواهان خدا  
ولو علیه خویش یا علیه پدر و مادر و نزدیکان خود ،  
علیه ( هر کس ستم کند ) چه غنی و چه فقیر ، باشید .  
بی تردید خدا ( از شما ) به سر پرستی آنان سزاوار تر  
است ، از هوی پیروی مکنید که نتوانید بعدالت رفتار  
کنید و اگر شهادت را تحریف کنید و یا اعراض نمایند  
همانا خدا بدانچه می‌کنید (همواره) آگاه است .

برایمان آورندگان است که پاسدار دادی همه جانبه باشند  
و گواه و نماینده خدا ولو بر نفس خویش باشند ، چنین جمعی که  
افراد آن با خود ، با پدر و مادر خود ، با کسان خود و به طریق  
اولی با دیگران به قسط رفتار کنند و در رفتار با خود و با یکدیگر  
تقرب به خدا را بجویند و بخاطر او عمل کنند ، از روابط زور آزاد  
و در افق توحید پیشتازند ، این‌ها می‌توانند با توسل به کتاب  
و میزان و با جهاد<sup>۱</sup> موانع آزادی را از پیش پای بشر بردارند و  
راه پیامبر را در استقرار داد همه جانبه بی‌گیرند .

ب - انسان و جامعه در رابطه با خدا بر اساس موازنه عدسی  
چگونه آزاد میشوند؟ تخلص و حقوق الله :

در مناسبات و تناسبات قدرت ، خاصه رابطه جامعه با

فرد ، تضییق و فشار است چه حقوق فرد مقدم شمرده گردند ( اصالت فرد ) و چه حقوق جمع مقدم شمرده شوند ( اصالت جمع ) فشار و تضییق و بنابراین محدودیتها و منع ها و نهی ها وجود دارند و انسان در محدوده این محدودیتها و منع ها و نهی ها عمل می کند ، جامعه و فرد امام یکدیگر نیستند مدعی یکدیگرند و بنابراین محدود کننده یکدیگرند . از اینروست که جامعه ها کم و بیش زندان استعداد های بشر بوده اند و هستند و بهمان اندازه که استعدادها را از بسط و رشد باز میدارند ، این استعدادها را در راه فعالیت های تخریبی می اندازند ، فعالیت هایی که امروزه ابعادی چنان بزرگ پیدا کرده اند که افق آینده بکنار افق امروز را نیز مشوش و اضطراب آور ساخته اند .

برپایه موازنه عدمی ، اصالت خدا جای اصالت های قبلی را می گیرد و بدین ترتیب مناسبات و تناسبات قدرت از میان می روند و در زمینه سازندگی ، میدان عمل بشر بی نهایت می گردد . جامعه دیگر تنگنا نیست ، یار است ، مزاحم نیست ، امام است . فرد با جامعه در رابطه قدرت نیست او با خدا در رابطه است ، همه بسوی خدا می روند ، علیه یکدیگر نمی توانند عمل کنند ، یعنی نه تنها فعالیت های تخریبی محدود میشوند بلکه امکان شان از میان می رود ، بنابراین همه برای همدیگر و بقصد برکشیدن یکدیگر عمل می کنند . در جامعه ای که موازنه

عدمی اساس قرار می‌گیرد، رقابت و مقایسهٔ افراد و گروه‌ها با یکدیگر جای خود را به مقایسهٔ هرکس و هر جمع با خودش می‌سپارد و آدمیان از خودشان جلو می‌زنند. هرکس امروزش از دیروز بیشتر و فردایش از امروز به کمال نزدیک تر می‌گردد. این جامعه بلحاظ تدارک امکانات و افزودن بر آنها نه تنها، حصار استعدادها را افزایش نمی‌گردد بلکه امکان عمل آدمی و شتاب گرفتن وی در عرصه تا بی‌نهایت گسترده‌ئی، را بدفعیات افزایش می‌دهد.

طرحی چنین برای جامعه، در کمال خود همان است که اسلام بمتابه نظام اجتماعی توحید به بشر ارائه می‌کند. x و برای آنکه فرد و جمع امام یکدیگر گردند، لاجرم همواره باید نسبی و فعال باقی بمانند. بنابراین عملی شدن نظام اجتماعی اسلام محتاج آنست که مجموع روابط فرد با جمع در رابطه با خدا معلوم گردد تا بطور مستمر انسان نسبی و فعال بماند و بطور مستمر دامنه عمل گسترده تر شود و امکانات عمل

x بدین قرار هر بار که در یک جمع استعدادها در فشار قرار می‌گیرند هر بار که از یک جمع استعدادها می‌گریزند و هر بار که یک جمع استعدادها را می‌سازد، خراب می‌کند، این جمع از موازنه منفی دور و در مناسبات و تناسبات قدرت تا تخریب خویش پیش رفته‌است. علاج این جمع در مصالحه‌ها نیست در تغییر بنیادی تمامی رابطه‌ها و رفتارها و اعمالی است که کار را به تخریب خویش کشانده‌اند.

فراهم تر شوند. روابطی که اسلام در یک نظام پیشنهاد می‌کند بر توهمان موازنه عدمی و بنابراین روابطی هستند که امکان رشد استعداد را تمام و کمال فراهم می‌آورند. در این روابط انسان نه با خود و نه با دیگران هیچگونه رابطه قدرت برقرار نمی‌کند و لاجرم بطور مستمر بغراز می‌رود. پس از این روابط، مبنای مناسبات و تناسبات قدرت را از میان می‌برند و جانشین آن می‌شوند. این روابط انسان را از اعمال قدرت علیه دیگری و علیه خویش نیز آزاد می‌کنند. چقدر انسان زیان نداشتن روش درست را پرداخته است؟ به تاریخ و زمان خود بنگریم باشد که بزرگی رقم ما را باندیشه وادارد. روش درست آنست که اصلاح را در مبنای باید کرد و الا وقتی مبنای، مبنای مناسبات و تناسبات قدرتمند، اصلاح همان ظاهر آرائی است و در مقابله با واقعیتها دوام نمی‌آورد.

از اینرو نظام اجتماعی که بخواهد بازتاب توحید باشد لاجرم باید مناسبات و تناسبات قدرت و پویائی را که مشخصه آنند از میان بردارد طوری که دیگر محلی برای قرار گرفتن آدمیان در مناسبات و تناسبات قدرت نماند. بدینقرار در هر چهاروجه که در توحید خود واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهند، باید مبنای زور از میان بروند و انسانها خود را با یکدیگر مقایسه نیز نکنند. همه رابطه‌ها از راه رابطه اصلی انسان و خدا برقرار گردد. از اینرو حقوق جملگی بخدا تعلق می‌گیرند.

از دیرزمان تا امروز حق تصمیم از آن " غالب " بوده است و الحق لمن غلب رویه همه قدرتمندان بوده است . بر این " ناحق " هرروز یک لباس پوشانده اند و امروز بدان لباس " مسئولیت جهانی دولتهای بزرگ " و یا " حاکمیت ملی محدود " پوشانده اند . در نظام توحیدی ، حق تصمیم و حق رهبری در یک کلمه امامت تامه با خداست و هیچ ملتی و گروهی و فردی نمیتواند باتکای زور و قدرت خود را صاحب این حق بنامد . اگر چنین کند طاغی و در زمره طاغوت است . نه تنها هیچ انسانی بر انسان دیگری حق تصمیم و حق حکومت من دون الله ندارد بلکه هر نفس خویش نیز چنین حقی ندارد\* .

و ما کان لمومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرنا  
ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله  
فقد ضل ضلالا مبینا .

وقتی خدا و رسول خدا امری را ( از راه سنجش و داد )  
مقرر میدارند ، زن و مرد مومن را نباید که درکار خود  
رای دیگری را بر آن رجحان دهند . و کسی که برخدا و  
رسول خدا عصیان کند ، به تحقیق درگمراهی ، گمراهی  
آشکار افتد .

\* قرآن سوره احزاب آیه ۳۶ در این باره نگاه کنید به قسمت موازنه مثبت .

و اگر کسانی در راه فتنه که بدترین آن اختصاص حق  
 تصمیم و رهبری یعنی اجرای تصمیم را به خود دادن است،  
 افتادند و مانع آزادی انسان شدند، بر مسلمان مجاهد فرض  
 است که مانع را از سر راه بردارد. در راه خدا باید با کسانی که  
 می‌خواهند اعمال زور کنند مبارزه و جهاد کرد و در این جهاد  
 تنها تا آنجا باید پیش رفت که مجاهد خود تجاوز پیشه و  
 سلطه‌گر نشود<sup>۱</sup> مجاهد، تجاوزگر را هر جا بیاید باید بکشد و  
 همانسان که او می‌خواهد زور را وارد و انسان موحد را بیرون کند  
 موحد باید متجاوز را براند و بداند فتنه استقرار زور به عنوان  
 اساس و پایه مناسبات و تناسبات قدرت، مراتب از فتنه‌گشایی  
 ستمگر تجاوز پیشه بیشتر است<sup>۲</sup> و این نبرد باید تا دست‌کشیدن  
 ستم پیشه<sup>۳</sup> و رهائی قطعی انسان و استقرار حتمی دین توحید ادامه  
 بیاید<sup>۴</sup>

و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين لله فان  
 انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين  
 و با آنها مقاتله کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین<sup>۱</sup>  
 برای خدا گردد. اگر دست برداشتند دیگر دشمنی (با  
 ایشان) نباید. دشمنی تنها یا ستمگران باید.

۱- قرآن سوره بقره آیه ۱۹۰

۲- قرآن سوره بقره آیه ۱۹۱

۳- قرآن سوره بقره آیه ۱۹۲

۴- قرآن سوره بقره آیه ۱۹۳



پس از این لا نوبت الا میرسد ، اگر هیچکس را بر دیگری حق تصمیم و اجرای تصمیم نیست ، اگر هیچکس را برخوبشتر و دیگری حق اعمال زور نیست ، در عوض از راه تخلیف هرکس را بر خود و دیگری در حد استعداد و توانایی ، حق امامت هست . بدینسان در اسلام و با اسلام انسان نو ولادت می یابد که در اندیشه و کار نماینده و خلیفه خداست . انسانی که استعدادها و نیروها را در ساختن بکار می برد انسانی که با جهاد اکبر و جهاد افضل و ارزبایی و انتقاد خود را از حصار مطلقها که بر پایه زور بناگشته و سربا سمان کشیده است ، آزاد می کند و قدم در جلوه گاه زیبا و شکوهمند خلیفه الهی می گذارد . این انسان از خدا میخواهد امام متقین باشد و با کار و تلاش می شود .<sup>۱</sup>

واجعلنا للمتقین اماما

و ما را برای متقین امام قرار ده

گفتن ندارد که این برداشت از انسان و رسالت او به عنوان امام محتاج تاسیس سیاسی دیگری است ، محتاج تاسیسی است که نه بر پایه زور بنا شده باشد و نه بیانگر مناسبات و تناسب قدرت باشد و این همان امامت و عدالت است ، که باید اصولی شمرده شان که توحید را در عمل مینمایانند .

---

۱- قرآن سوره فرقان قسمت آخر آیه ۷۴

دروجه اقتصادی نیز ، مناسبات و تناسبات قدرت نه تنها انسان را از سازندگی و پوئیدن راه توحید باز داشته است ، بلکه به پیروی کار وی در تخریب طبیعت و خودش جهت داده است . برای خارج شدن از حیطه موازنه وجودی ، لاجرم باید مالکیت های موجود چه مالکیت شخصی و چه مالکیت جمعی و چه بر زمین و معدن و چه بر کار و چه بر تولید و چه بر مصرف که بیانگر مناسبات و تناسبات قدرتند ، از میان بروند و میان انسان و نیروی کارش و میان او و طبیعت رابطه دیگری برقرار گردد که ترجمان و بیان زور و انواع تعادل های زور و قدرت نباشد . آن مالکیت که پایه و پایه این رابطه را میتواند شد ، کدام است ؟ مالیکت خدا .

بدین قرار تمامی مالکیت های که بعنوان " حق " بیانگر تعادل قوا هستند باطل می شوند و <sup>۱</sup>

قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون ؟ سیقولون لله . قل افلا تذکرون ؟ . قل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم ؟ سیقولون لله . قل افلا تتقون ؟ قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لایجار علیه ان کنتم تعلمون ؟ سیقولون لله . قل فانی تسحرون ؟

۱- قرآن سوره مومنون آیه های ۸۴ تا ۸۹

بگو زمین و آنکه در اوست از آن کیست؟ اگر می دانید بگوئید. مردم گویند خدایراست. بگو پس چرا (این واقعیت را بگناه عمل) از یاد می برید؟ بیسرس رب آسمان های هفتگانه و رب عرش عظیم کیست؟ در دم خواهند گفت خدایراست. بگو پس چرا پرهیزکار نمیشوید؟ بگو فرمانروائی بر همه چیز که را در دست است؟ کیست که پناه میدهد و پناه نمی گیرد؟ اگر میدانید بگوئید او کیست. مردم خواهند گفت فرمانروائی و پناه بخشی خدایراست. بگو پس چرا و بچه و بکجا افسون میشوید؟

وقتی ستم پیشه گان که مردمان را بقدرت و بکانون قدرت سحر و افسون می کنند، خلع ید شدند، و پس از این لا نوبت الا میرسد و آن استقرار مالکیت انسان از راه تخلیف بر کار، بر نیروی کار خویش است. تمامی سازماندهی اقتصادی کسه به تفصیل در اقتصاد توحیدی مورد بحث قرار گرفته است. باید یک هدف شناسد و آن فراهم آوردن امکانات تحقق مالکیت انسان بر کار خویش و اعمال این حق و رشد کردن است. اما انسان وقتی از حکومت و استثمار انسان و بیشتر از آن از فعالیت های تخریبی دامن می آساید و گریبان آزاد می کند که از سلطه های اجتماعی و فرهنگی نیز آزاد گردد. یعنی هیچ گروهی و هیچ فرهنگی

خود را به دیگران تحمیل نکند، هیچ فکری بزور تحمیل نشود و حتی  
دین و بهترین دین‌ها بزور تحمیل نگردد.

### ۳- وجه اجتماعی

از آنجا که مطالعه این وجه، موضوع این تحقیق است  
در اینجا باین سخن اکتفا می‌شود که اسلام هیچ پیوند مستقیم  
اجتماعی چه میان پدر و مادر و فرزند و چه میان افراد یک گروه  
و چه میان افراد یک قوم و چه میان هم نژادان را رسمیت نمیدهد.  
هر پیوندی غیر مستقیم یعنی تنها و تنها از راه خدا باید برقرار  
میگردد. اگر میان دو پیوند یکی با خدا و یکی با فرزند تراحم  
شد، انسان در خور این عنوان باید همانند نوح و همانند ابراهیم  
ولایت خدا را بر ولایت فرزند رجحان گذارد<sup>۱</sup>

ماکان للنبی والذین آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو  
كانوا اولی قریبی من بعد ماتین لهم انهم اصحاب  
الجهیم .

بریهامبرو آنان که ایمان آورده اند نیست که ( پس از آنکه  
آشکار گردید که اصحاب دوزخند ) برای مشرکین اگر چه  
خویشاوندان شان باشند ، طلب آمرزش کنند .

۱- قرآن سوره توبه آیه ۱۱۳

الای این لا آنست که انسانها بر پایه موازنه منفی یعنی وقتی از طریق خدا با یکدیگر رابطه می‌جویند، برادر یکدیگر، ولی یکدیگر، یار یکدیگر، دوست یکدیگر می‌گردند. جامعه جلوه‌گاه همان توحید کامل و بی‌نقصی می‌شود، که در معاد استقرار قطعی خواهد یافت.

مشخصه بارز و آشکار جامعه اسلامی - ولو این جامعه، از دو دوست و یارن و شوی بوجود آمده باشد - آنست که روش آنها روش وصل و جدایی که شیوه می‌کنند، جدل توحید یا جستجوی هویتی جامعه‌تر و شاملتر است که در آن افراد جامعه خود را کاملتر و یکی می‌جویند.

#### ۴- وجه فرهنگی

وجه دین، بیانگر همه سه وجه دیگر است همه‌زورگوئی‌ها صورت عقیدتی بخود می‌گیرند. به بیان دیگر دین بیان است. اگر پایه و ماهه همه روابط زور باشد، بیان این زور بصورت انواع دین‌هاست. بدین‌خاطر آزادی انسان در گروه آزادی وی از سلطه فکری خود و دیگران است. در حقیقت اگر قرار باشد هر کس بخواهد دیگران را به پیروی از طرز فکر خویش مجبور سازد، همین هم که مانده است از جهان و مردمان آن برجا نخواهد ماند. از

اینرو قرآن مقرر میدارد که<sup>۱</sup>

لا اکراه فی الدین

در قبول دین زور و کُزه نباید بکار رود .

و در جای دیگر فرماید<sup>۲</sup>

لکم دینکم ولی دین

دین شما شعارا و دین من مرا

تا وقتی بعنوان دفاع از عقیده یا تحصیل عقیده زور

به کار نرفته است ، تا وقتی سانسور برقرار نشده است ، مسلمان

باید از اصل آزادی عقیده دفاع کند . تنها وقتی زور به کار

می رود و سانسور در کار می آید ، جهاد واجب می گردد و مبارزه

در راه عقیده وظیفه انسان درخور این عنوان می شود .

اما اگر انسانها خود بخواهند بر اساس منافع و مصالح

خویش فکر و نظریه بسازند و بکدیگر را به قبول و عمل بدان مجبور

سازند ، نه تنها بلحاظ عدم احاطه به گذشته و حال و آینده و

جهل بر ماکان و مایکون ، فکرشان خالص از نقص نمی تواند باشد

بلکه بلحاظ زیست در نظام های اجتماعی مبتنی بر زور ، فکرشان

لاجرم این زور را در خود منعکس خواهد کرد . فراموش نکنیم که

حتی فکری که برای از بین بردن مناسبات و تناسبات قدرت

---

۱- قرآن سوره بقره - قسمتی از آیه ۲۵۶

۲- قرآن - سوره کافرون آیه ۶

عرضه شده‌اند ، بدست قدرت طلبان باهزار توجیه خودکامگیمها بدل شده‌اند . سراسر عمر بشر در مبارزه برای خلاصی از استبداد دینی گذشته است و می‌گذرد . راه‌هایی جز این نیست که نظام فکری آزادی بخش را خداوند خود در اختیار بشر گذارد . غیر از خدا هیچکس حق ندارد فکر خود را علم مطلق انگارد . هیچکس حق ندارد خود و دیگران را باطاعت آن مجبور سازد<sup>۱</sup>

### ما علی الرسول الا البلاغ

بر پیامبر جز بلاغ نیست .

الای این لا آنست که همه انسانها باید مجتهد شوند یعنی اصول اسلام و نظام اسلام را که بر تو آنست اندر بیابند و موافق آن برای مسائلی که طرح می‌شوند ، راه حلی بجویند .<sup>۲</sup> اگر بشر از اسلام همین را بیاموزد که کسی حق نداشته باشد حرف و فکر خود را بدیگری تحمیل کند ، بقطع و یقین برده‌ها از جلو دید بشر برداشته می‌شوند و این همه برخوردها و ستیزه‌ها از میان می‌روند . . . .<sup>۳</sup>

۱- قرآن سوره ماعده آیه ۹۹ قسمت اول  
 ۲- جمعی از راه خود فریبی و درمقام دیگر فریبی تبلیغ میکنند که این سخن " ایدئولوژیستی " است کجا همه بشر میتوانند به مرتبت اجتهاد برسند؟ غافل از آنکه قدم اول در راه تحصیل اجتهاد منفی کردن موازنه‌ها و قدم دوم رعایت اصول راهنما در راه حل جوشیهاست . این گامها که برداشته شدند ، جامعه اسلامی میتواند بسوی یک جامعه مجتهد سیر کند . اگر اصل امامت را عمومی شماریم رابطه انسان و خدا مستقیم نمی‌شود و غیر مستقیم میشود انسان خدا و این همان موازنه مثبت و همان امامت شرک است .

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين  
مبشرين و منذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم  
بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين  
اوتوه من بعد ما جائتهم البينات ، بقيا بينهم .  
فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه  
والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم .

مردم یکامت بودند ( بعمل خویش در اختلاف  
افتادند ) از اینرو خداوند پیامبران را برای بشارت  
و هم هشدار دادن بمردم برانگیخت . و از راه ایشان  
کتاب را که بیانگر حق است فرو فرستاد تا میان مردمان  
درباره آنچه در آن اختلاف می گردید داوری کند و تنها  
کسانی اختلاف کردند که با وجود داده شدن کتاب و  
پس از آنکه بینات دلایل و حجت های روشنگر در  
اختیارشان قرار گرفت ، سعی و سرکشی بریکدیگر را پیشه  
و شیوه ساختند . پس خدا آنانرا که ایمان می آورند  
در آنچه از راه حق و باذن او اختلاف می کنند ، هدایت  
می کند و خداوند هر که را بخواهد به صراط مستقیم  
هدایت می کند .

بدین فرار اختلافهایی که بحاطر خدا میان هدایت یافتگان  
برور میکند لاجرم به توحید می انجامد . و اگر به توحید نیا نجامد



خود دلیل آنست که اختلاف از راه بغی و سرکشی و بر پایه موازنه مثبت و وجودی است. قرآن دو جدل و دوروش را از ابتدا تا انتهای خود با یکدیگر مقابل می‌کند جدل جذب و وصل و توحید و جدل فصل و قطع و تضاد و تخریب. جدل جذب و توحید بر پایه موازنه عدمی و جدل فصل و تضاد و تخریب بر پایه موازنه وجودی است. انسان در خور این عنوان جدل وصل را روش خویش می‌سازد و انسانی که بغی پیشه می‌کند و بسراغ طاغوت می‌رود، جدل فصل و تخریب را شیوه می‌کند. بیانگر و نشانه از خود بیگانگی انسان نوع روشی است که بکار می‌برد \* از نابخشنی در دوران ما، زیر تاثیرات نموده‌های قدرت و تبلیغات همه جانبه، مسلمانان که باید مبشر و هوشدار دهنده می‌بودند، خود به جدل فصل و تخریب روی می‌آورند. . . در این زمان که فرعونیت در سیمای فاشیسم و بدترین نوع آن یعنی سلطه مطلقه و همه جانبه قدرت سیاسی مطلق العنان، جّوحيات اجتماعی را سخت خفقان آور ساخته است، همتی باید که مسلمان خود را از تاثیرات این فاشیسم برهانند و امام و پیشاهنگ جامعه بشر به توحید گردد.

رسوب این فاشیسم در اندیشه‌ها و نفسانیات انسان دوران ما بدان اندازه رسیده است که مفاهیم باسانی خود را با \* در پایان مباحث راجع به موازنه‌ها قهرست کامل جدل‌ها را می‌آوریم .

چهارچوب‌های ذهنی انطباق می‌دهند. بدیگر سخن، هر سخن در جریان بذهن درآمدن، "تصفیه" می‌شود و به مفهومی بدل می‌گردد که با محتویات ذهن میخواند. از جمله این مفاهیم که معانی اصلی خود را از دست داده‌اند و معانی پذیرفته‌اند که قدرت مطلقه پرستی را بازگو می‌کنند، دو مفهوم قاطعیت و سازشکاری هستند: سازشکار کسی شمرده می‌شود که روش وی، روش جذب است و قاطع کسی بحساب می‌آید که روش وی روش حذف و تخریب است. حال آنکه روش حذف و تخریب از موازنه وجودی مایه می‌گیرد و بیانگر آنست ولاجرم با سازشکاری ملازمه دارد و روش جذب و توحید بر موازنه عدمی بنیاد می‌گیرد و بیسان قاطعیت انقلابی است. توضیح آنکه در جذب و توحید، جای چانه زدن و مصالحه نیست، چرا که هدف از مبارزه و مجاهدت حذف زور بمتابیه بنیاد رابطه‌هاست. بنابراین زورمندان به ترک زورگویی و زورمداری دعوت می‌شوند. این دعوت درعین آنکه بعقتضای موازنه عدمی بعمل می‌آید، بهیچ روی درآن به تبلیغ تنها اکتفا نمی‌شود، بلکه در صورتی که زورمندان دست برنداشتنند و علاوه برآن مانع راه رشد شدند، جهاد مسلحانه با آنها ضرورت و وجوب پیدا می‌کند. اما این جهاد به شسرحی که گذشت برای استقرار زورمندان جدید بجای زورمندان قدیم نیست بلکه برای برداشتن مانع رشد و حذف عامل زور از مناسبات

اسانهاست .

اما در حذف و تخریب ، ناگزیر باید یک رشته زدوبندها و سازشها و قطع و وصلها انجام پذیرند . در اینجا صحبت از حذف زور بعین نیست ، سخن از تحصیل اندازه بیشتری از آن است . بنا براین سازش بانظامی اجتماعی - سیاسی که قاعده آنرا زور تشکیل میدهد ، سازشی بنیادی است . در محدوده این سازش بنیادی ، گروهها بایکدیگر مناسبات تجزیه و ترکیب برقرار می کنند . بدینقرار نشانه جذب یک نیروی اجتماعی - سیاسی ولو خود را انقلابی بخواند - در نظام اجتماعی مبتنی بر زور همین برگزیدن جدل حذف و تخریب بعنوان روش است . با گزینش این روش ، نیروی اجتماعی در چهارچوب موازنه وجودی عمل می کند و خشونت و قهری که علیه مخالفان خود بکار می برد ، از همان نوع خشونت و قهری است که مخالفان علیه او بکار می برند و دست آخر حد اکثر تغییری که ممکن است انجام بگیرد جانشین شدن دسته‌ئی زورگو بجای دسته‌ئی دیگر است .

بدینقرار در کار فاشیسم زدائی - هرچند لباس سرخ دربرکند و نقاب انقلابی برچهره زند - نخستین قدم تغییر بنیادی چهارچوب مبارزه از موازنه وجودی بموازنه عدمی و بنا براین روش کار از جدل تخریب و تاریکی بر تاریکی افزودن

۱- قرآن سوره نساء آیه ۹۴

به جدل توحید و نور است<sup>۱</sup>

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی  
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروه  
الوثقی لانفصام لها والله سعیع علیم اللہ ولی الذین  
آمنوا یمخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا  
اولیائهم الطاغوت یمخرجونهم من النور الی الظلمات  
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

در اعتقاد دین رور و اکراه روا نیست . راه  
رشد از راه غی و سرکشی باز شناسانده شده است .  
بنابراین کسی که به زورگویان خود گامه کفر ورزد و به  
خدای ایمان آورد به دست آویز استوار و محکمی دست  
یازیده است که گسیختنی نیست و خدا ( همواره ) شنوا  
و داناست خدا ولی کسانی است که ایمان می آورند .  
اینان را از ظلمات به نور بیرون می برد و اولیاء آنان  
که کفر می ورزند ، طاغوتند . طاغوت اینانرا از نور  
بیرون می برند و در تاریکیها می افکنند . اینان اصحاب  
دوزخند و در آن خالدند .

---

۱- قرآن سوره بقره آیه های ۲۵۶ و ۲۵۷ و نیز نگاه کنید به سوره  
انعام آیه ۸۲ و سوره رخراف آیه ۷ و سوره ممتحنه آیه ۴۰ . . .

## ۴- موازنه وجودی یا خروج از نور توحید به ظلمات شرک

به شرحی که گذشت موازنه منفی، موازنه‌ئی است که در آن دو یا چند زور دو یا چند قدرت به تقابل کاهنده برنمی‌خیزند. همه رابطه‌ها به رابطه اصلی که رابطه انسان با خدا است برمی‌گردد و بنیاد این رابطه برزور نیست. پویایی موازنه منفی، پویایی توحید است. انسان بطور فطری در جستجوی نور توحید و خواهان پیشی‌جستن و پیشگامی و پیشاهنگی به سوی او، بسوی خدا، بسوی کمال مطلق است. وقتی آدمیان از فطرت خویش با قرار گرفتن در مناسبات و تناسبات قدرت بیگانه می‌شوند، بایکدیگر "من دون الله" رابطه برقرار می‌کنند. موازنه‌ئی که بدینسان برقرار می‌شود و حاصل تقابل کاهنده زورهاست، موازنه مثبت و وجودی است. در این موازنه ملتها و گروه‌ها و افراد در یکدیگر بمانابه تابع متغیر نیازهای خود می‌نگرند که نتیجه پیشی‌گرفتن در تاریکیهای شرک و تعدد هویت جوشی‌هاست. در این موازنه حل هر اختلافی به غالب شدن یکی و مغلوب شدن دیگری است. در موردی هم که طرفین در موازنه زور برابری جویند، لاجرم حفظ این تعادل موکول به استخدام همه امکانات برای ایجاد نیروئی است که باین تعادل در نقطه برابری پایداری بخشد. این تخریب متقابل استعدادها

و نیروهای محرکه، بیشتر از حالت اول کاهشده است. چرا که استقرار همیشگی چنین تعادلی بدون استخدام قطعی و همیشگی همه استعدادها ممکن نمیشود و اگر چنین استخدامی نیز ممکن باشد، لاجرم با از خود بیگانگی کامل انسان همراه است. چرا که مطابق فرض همه نیروها و استعدادها باید صرف ایجاد و برابری در تعادل قوا گردد. از اینرو برابری برپایه تعادل زورها، اگر هم ممکن باشد، با تخریب روزافزون استعدادهای انسان و منابع استعدادهای طبیعت همراه است. بطوریکه برابری که ایدئولوژیهای غربی - بدون استثناء - تبلیغ می کنند، همین برابری بر بنیاد زور و بنابراین برابری در مصرف است. این برابری در حقیقت پویایی تخریب انسان و استعدادهای طبیعت است. این برابری پویایی از خود بیگانگی و دور شدن و دور شدن در تاریکی تعدد هویت جوئیها و مقابل و برابر کردن این هویتها از راه صرف نیروها و فرآوردههاست. این پویایی ضد پویایی توحید است. این برابری ضد برابری بر بنیاد موازنه عدمی است. در این برابری که هر جمع و هر گروه و هر کس خود را با جمع دیگر، با گروه دیگر و با کس دیگر مقایسه و برابر می کند، از اینرو میدان عمل و افق دید "جامعه" یا "گروه" و یا "کس" دیگری و بنابراین محدود است. نه تنها میدان اجتماعی اندیشه و عمل محدود است بلکه زمینه عمل نیز بطور روزافزون تولید زور محدود می گردد. این زور جلوه های گوناگون

بخود می‌گیرد و انسان را بازیچه تولید خویش و افزایش ابعاد  
 خود می‌گرداند. با اینهمه استقرار این برابری ممکن نیست چرا  
 که مثلا برابر کردن مصرف یک آسیائی و یک افریقائی و ... با  
 یک امریکا، نه تنها با توجه به منابع طبیعی موجود غیر ممکن  
 است، بلکه موحودیت بشریت را بحظر می‌افکند. زیرا تولید  
 امریکا یک سوم تولید جهان است و حق آنست که ۶۰ درصد و  
 بیشتر تولید امریکا، تولیدی تخریبی، غیر لارم و مصر به حال  
 انسان است. اگر بقیه بشریت سیر میزان تولید تخریبی خویش  
 را با بن اندازه افزایش دهد، حتی مصرف مسالمت آمیز آن،  
 نفس کشیدن ساده راهم بسیار مشکل خواهد ساخت. در عمل  
 ابعاد نابرابریهایی که منعکس کننده نقابل گاهنده سبروهها  
 هستند در جریان تاریخ بزرگتر شده اند. آدمیان در حریاس  
 برابر کردن هر نابرابری، بدست خویش و از راه نقابل ها و  
 تضادها نابرابری بزرگتری میان خود بوجود آورده اند.  
 بدینسان "ایدئولوژی طاغوت" موفق شده است که سراب برابری  
 در زور را نوجیه‌گر و مایه پویائی نابرابری بگرداند؛ نابرابری  
 محرک آدمی به جستجوی اسباب برابری و بنا بر این مایه رشد و  
 کمال است و آنچه گفته نمیشود اینست که نقطه و لحظه برابری  
 در زور و تخریب، نقطه و لحظه رشد و کمال نیست، نقطه  
 و لحظه مرگ و انهدام است. آن نا برابری که به رشد و کمال

می‌انجامد ، نابرابری میان انسان نسبی و فعال و خدا باپویائی تقوی است . بر بنیاد این موازنه بر بنیاد موازنه عدمی است که آدمیان یکدیگر را به کمال بی‌نهایت برمی‌کشند ، آن‌ها نابرابری از راه تخریب و در مرگ و انهدام به برابری می‌انجامد و این نابرابری از راه سازندگی و در مرز کمال بآن می‌رسد . آن‌ها نابرابری از راه تجزیه و ادغام و قهر ، فزوسی می‌گیرد و این یکی از راه برابر کردن رشد و پیشی جستن از خویش به رشد استعداد های آدمیان می‌انجامد . بدینسان نه تنها این دو برابری از بنیاد متفاوتند بلکه برابری بر پایه موازنه وجودی انهدام و نابودی و برابری بر پایه موازنه عدمی ، آزادی و کمال‌آزادی است .

### الف - پویائیهائی که بیانگر مناسبات و تناسبات قدرتمند:

مشخصه مناسبات و تناسبات قدرت ، چهار پویائی است: پویائی جذب و ادغام و پویائی دفع و تجزیه و پویائی نابرابری و پویائی قهر و تخریب . این پویائی چهارمی ترجمان پویائی های دیگر است ، از خود بیگانگی انسان و برگشتن از فطرت همین تبدیل پویائی توحید همین پویائی در گذشتن از خود و راه سپردن به سوی خدا ، همین پویائی ساختن خویشتن و دیگری و بالاخره همین پویائی امامت و عدالت به پویائی قدرت مطلق طلبی و سلطه جوئی و تخریب خویشتن و دیگری است .



در پی این مناسبات و تناسبات، انسانها در گروه  
 بندیهای اجتماعی گوناگون باعتبار نژاد و رنگ و انواع زورها و  
 ... خود را صاحب قدرت سیاسی و مالک منابع حتی جان  
 "دیگران" و منشاء بیم و امید و فکر و دین و ثروت و غنی و  
 مقام و منزلت اجتماعی شدند و می‌شمرند، "حقوق بدینسان  
 میانگر مناسبات و تناسبات قدرت گشت و ماند، آنچه حاصل  
 انسان شده است، مسابقه میان بزرگ شدن ابعاد قدرت و بنا بر این  
 تغییر مناسبات و تناسبات قدرت و وضع قانون برای حقوق و  
 حدود است، طوریکه انسان دارد در تاروپود مقررات و قوانین  
 از پای درمی‌آید. بدینسان بر پایه موازنه وجودی، تحول تضاد  
 در جهت برابری - اگر هم ممکن باشد - با رسیدن به نقطه و  
 لحظه برابری در واقع به نقطه و لحظه مرگ و انهدام میرسد<sup>۱</sup>  
**الهکم التکائر حتی زرتم العقابر**

تکائر شمارا شیفته خویش می‌سازد، تا که

بگورستان می‌برد

در حقیقت نقطه و لحظه برابری، نقطه و لحظه‌ئی است  
 که در آن جامعه‌ها و گروه‌ها و افراد در رابطه، متقابلاً و باندازه  
 مساوی یکدیگر را تجزیه و یکدیگر را تخریب می‌کنند، اما این

تخریب متقابل امری نیست که یکبار اتفاق بیفتد، بلکه استمراری است و نیروهای مخرب برای ایجاد برابری قوا، بر ایجاد خویش می‌افزایند و جو قهراً سنگین‌تر می‌کنند. یک لحظه درنگ و تأمل درباره منظره هولناک جهان در روزی که نیروی تخریبی (حتی اگر آنرا در اسلحه خلاصه بدانیم) سرانه مردم دنیا باندازه نیروی تخریبی سرانه امریکا و روسیه برسد، کافی است، آدمی را به واقعیت داشتن بیان قرآن متقاعد کند. بدین‌قرار روشن می‌گردد که هرچند برپایه موازنه وجودی، جدل تضاد جای جدل توحید را می‌گیرد. اما این گمان که حل خود جوش تضادها به انهدام نظام اجتماعی و نه انسان و طبیعت می‌انجامد، و هم محض است. تا بوده و هنوز هم حل هر تضادی بایجاد تضادهای بزرگتر و پیچیده‌تر بوده و تاریخ‌گواهی میدهد که انسان‌ها همواره در خسران بوده‌اند.<sup>۱</sup>

والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا

و عملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

زمانه گواه که انسان همواره در زبان و خسران

بسرمی برد. مگر آنان که ایمان می‌آورند و به‌کردارهای

نیک روی می‌آورند و حق می‌جویند و حقیقت می‌پویند

و در این راه (برسختی‌ها) شکیبایند.

۱- قرآن سوره العصر آیه‌های ۱ تا ۳

راه حل تغییر موازنه مثبت به موازنه منفی و عدمی و حذف مضادها و بازجستن پویائی توحید است. براین بنیاد ، نقطه و لحظه برابری موزبی نهایت است که در آن انسان بکمال رشد میرسد. نه هم خویشش خویش را باز میجوید بلکه در فطرت خویش به کمال مطلق بر دیک می گردد.

جهانی که در آن نیروها در تخریب ها بکار نمی روند ، جهانی که در آن انسانها می سازند و ساخته می شوند ، جهانی که سراسر بهشت است ، ساختمان این بهشت در گرو دو تغییر است یکی تغییر بینش و بنا بر این مستند کردن همه رابطه ها به رابطه اصلی انسان با خدا و به سخن دیگر تغییر بنیاد نظام اجتماعی از موازنه وجودی به موازنه عدمی و دیگری که حاصل اولی است ، تغییر جهت نیروهای محرکه از تخریب به سازندگی است. در اینکار قدم اساسی تغییر بینش کار پذیرهاست که اکثریت قریب باتفاق بشر را تشکیل می دهند و " ایدئولوژی گروه های حاکم " در ذهن آنها بقالی سخت بدل شده است.

### **ب - خاصه روشها در محدوده موازنه وجودی :**

تفاوت بنیادی روشها بر اساس موازنه وجودی با روشها بر پایه موازنه عدمی در آنست که جذب و حذف متضمن تخریب است. از آنجا که جدول حذف یا تضادی که حل آن به حذف

یکی از ضدین ( و یا بخشی از یکی از ضدین ) بدون تجزیه برای حذف عناصر غیر قابل جذب ، واقعیت پیدا نمی کند ، یویایی موازنه وجودی ، یویایی تخریب است . توضیح آنکه در هر موازنه مازاد ، مازادی است که از راه مهر و غلبه بوجود آمده است . این مازاد تا جایی که بتواند بر خود از راه تجزیه نیروهای دیگر و باز از راه مقابله تخریبی ، می افزاید . در جریان افروندن بر خود و کاستن از دیگران ، خود نیز بتدریج از درون و برون وسیله نیروهای دیگر دچار تجزیه و ویرانی می گردد . بدین طریق است که تاریخ جهان گزارشگر جنگ های تخریبی است . بدین طریق است که نیروهای تخریبی هر زمان بزرگتر می شوند . و بدین طریق است که قدرت تخریبی مدار زندگانی اجتماعی بشر می گردد . انسان و کمال او از یاد می رود و قدرت تخریبی و کمالش هدف عمومی همه فعالیتها می گردد .

بدینقرار موازنه وجودی بدون حذف و جذب نیروهای محرکه پایه بیان رساتر بدون از خود بیگانه کردنشان یعنی بدون جریان دادنشان در معادلات قدرت ، معنی و مفهوم پیدا نمیکند . جریان دادن این نیروها در مناسبات و تناسبات قدرت همان جریان تاریخی تخریب انسان و طبیعت است . در این جریان خاصه اصلی تمامی روشها تخریبی بودنشان است . محتوی این روشها رور است . هر یک از عناصری که در مناسبات و

تناسبات قدرت قرار می‌گیرد خود را بمثابه تبلور قدرت ، متغیر و عناصر دیگر را تابع می‌انگارد . حتی وقتی عنصری بخودنقش کارپذیر می‌دهد ، میان خود و عناصر دیگر رابطه تابع و متغیر برقرار می‌کند . محتوی این رابطه زور و جهت عمل آن تمرکز و تکاثر خویش است . این تمرکز و تکاثر از طریق یک رشته تناسبات انجام می‌گیرند که در آنها انسان تابع و زور متغیر است .

بدین‌نقرا روشها چه در شکل نظامی و چه در شکل سیاسی و چه در شکل اجتماعی و چه در شکل فرهنگی ، روشهای کاربرد نیروهای محرکه ( بدست خود انسان ) در جهت تمرکز و تکاثر قدرت در انواع صورت‌ها است . و این همانست که قرآن آنرا فساد می‌خواند<sup>۱</sup>

ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات

والارض ومن فيهن بل اتيناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم

معرضون .

و اگر حق \*هوی‌های آنها را پیروی کند ، هر آینه آسمانها

و زمین و هر که در آنهاست ، فاسد میشوند . بدانسان

۱- قرآن سوره مومنون آیه ۷۱

\* - " جبائی گفت مراد بحق توحید است ، یعنی اگر توحید بر مراد و هوای ایشان بودی بامن انبازان بودندی و اگر چنین بودی آسمان و زمین تباہ شدی لقوله تعالی " لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا " و وجه فساد آن بیان کردیم . . . " ( تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ج ۸-۷ ص ۱۵۲ ) بدین‌نقرا چند خدائی به موازنه وجودی می‌انجامد و این به فساد .

توان و ( هم قرآن ) \* دادیم که خویشتن خویش را در  
توحید بازجویند و آنان از بازیافتن توحید روی  
می گردانند

بدینقرار اندیشه و عمل در محدوده موازنه وجودی ،  
روگردانی از بازجستن خویشتن خویش ، بازشناختن خویش و  
بازیافتن خدا درخویش و خودشدن درتوحید است . اینکاربه  
فساد جهان و آدمیان می انجامد . به سخن دیگر اگر انسان در  
جامعه و با جامعه از موازنه وجودی بدر نرود ، بناگزیسر درهر  
معادله قدرتی - برآیند قوا چه صفر و چه بیشتر از آن باشد -  
زور متغیر و انسان تابع می شود . معنی درست از خود بیگانگی  
همین است . همین تابع متغیر زور گشتن انسان است . وقتی ساز  
و کارها ، س - و کارهای روابط زور می گردند ، وقتی تناسبها همه  
تناسبهای زور می شوند بناگزی هر تناسبی محتاج جمع و تفریق  
و حذف و جذب قواست . انسان دیگر نه تنها خودش درست  
بلکه خود گم کرده بی است که باید تمامی توان و استعداد خویش  
را به زور تبدیل کند تا موازنه را بسود زوری کند که از آن خود  
می پندارد . غافل ازاینکه او بازیچه هویهای قدرت مداری است .  
دراین فساد بزرگ ، جهان و هرکه در او است تباه می شود . ذکر

---

\* - در تفسیر ابوالفتح همانص ذکر را قرآن نیز معنی کرده  
است . اما حق این است که ذکر عمل بقرآن برای بازیافتن  
توحید است .

باید تا که رشد انسان جای رشد قدرت‌ها را بگیرد .  
 از آنجا که ما در کیش شخصیت صورتی فاسدان و  
 انواع روشهایی را که بکار می‌برند ، آورده‌ایم و از آنجا که در  
 پایان این مبحث ، جدول انواع حدل‌ها که در قرآن آمده‌اند را  
 خواهیم آورد ، سخن در باره این موازنه را کوتاه می‌کنیم و به  
 کوتاهی به التقاط این دو موازنه می‌پردازیم .

### التقاط دو موازنه مثبت و منفی

اگر حق از راه ناگزیری و ناحق از راه رضایت ، با یک  
 رهبری یا بایک برنامه کار ، یا با یک وضعیتی موافق بشوند ،  
 موازنه‌ئی که بوجود می‌آید ، التقاطی است . علت آنکه فساد  
 یعنی موازنه مثبت دیر می‌پاید همین وجود انبوه کسانی است که  
 سود خود را در این می‌بینند با ایجاد برخورد میان حق و ناحق  
 خود را از معرکه بیرون کشند و نسبت بدو طرف ، " بی طرف "  
 گردند . التقاط واقعی همین کوشش برای طرف نداشتن است .  
 نظریه منعکس‌کننده این التقاط ، آغشته با بهام است . در این  
 التقاط جایی برای وضوح نیست از این نظریه قسمتی مورد قبول  
 است و قسمتی نیست ، از نظریه دیگر نیز قسمتی مورد قبول  
 است و قسمتی نیست ، یا در عین تظاهر بداشتن یک نظریه ، از

روشن کردن " مواضع " با وسواس تمام خودداری می‌شود .  
رفتاری که ترجمان نظریه التقاطی است - البته وقتی  
موضوع التقاط ایجاد موازنه میان حق و ناحق است - رفتار  
دو پهلو است . در حقیقت نیروئی که از برخورد حق و ناحق  
دامس کنار می‌کشد ، موجودیت خویش را از موازنه قوا میان حق  
و ناحق دارد . بنابراین نه تنها کوشش برای پیروزی حق نمی‌کند  
بلکه رفتار خود را چنان تنظیم می‌کند که امکان انتخاب میان  
حق و باطل نباشد . چون هیچکدام از دو حاکم حق و باطل  
انتخابشان ممکن نیست ، ناگزیر هر دو در وجود شخص یا گروهی  
که طرف ندارد ، یکی از راه اجبار و دیگری از راه رغبت و میل ،  
متفق می‌شوند . حاصل این موازنه جمع شدن قوا نزد شخص  
یا گروهی است که طرف ندارد . و از همینجا بدترین تناسبهای  
زور برقرار می‌شود . تمامی رژیم‌های انقلابی که به رژیم‌های  
ضد انقلابی بدل شدند ، بخاطر آن بود که در رهبری عده‌ئی  
از اتخاذ موضع خودداری کردند و با حذف طرفین دعوا (حق و  
باطل) رهبری یافتند و قوا لزوما در آنها جمع شد . جمع شدن  
قوا در رهبری اگر سازمان سیاسی در موضع قدرت و حاکمیت  
سیاسی بر جامعه باشد با استبداد همه‌جانبه می‌انجامد (استالین که  
چون در کمیته مرکزی " ظاهرا " طرف نداشت رهبر شد ) و اگر  
سازمان سیاسی در این موضع نباشد به تلاشی شدن سازمان  
می‌انجامد ( جبهه ملی در سالهای ۴۲ - ۳۹ و ۰۰۰ )



بدینقرار التقاط چه سحواهی و چه سحواهی درمحدوده موازنه وجودی انجام میگیرد چرا که خود یک موازنه نوا است که در میان دو یا چند نیرو انجام میگیرد ، با این تفاوت که در این موازنه بنابر جمع شدن قدرت ها برد کس یا گروهی است که بظاهر طرف ندارد ، در سازمانهای سیاسی اغلب گروهها در زیر بند و بست دارند و در رو و ظاهر از بین خود "باطرف" و "بی طرف" می تراشند و بدیسان موارانزد "بی طرفی" که در حقیقت با طرف و از خودشان است ، جمع می کنند ، نا اینهمه در نظام های اجتماعی که بر اساس موازنه وجودی شکل گرفته اند قشرهای میانه ، قشرهایی هستند که بظاهر "طرف" ندارند . اینان از موقعیت و منزلت نسبتا ثابتی برخوردار می شوند . رهبری معرف این قشرها ، آن رهبری است که هم در زمینه عملی و هم در زمینه نظری ، التقاطی است .

با وجود این جمع شدن قدرت ها در " مرکزیت " موجب از خود بیگانگی کامل آن می گردد و بتدریج کار (حتی " خلفای راشدین ") را با استبداد اموی و عباسی می کشاند . چرایی تحول ارتجاعی انقلاب های اجتماعی همین تمرکز قوا و حاکمیت ایدئولوگ های التقاطی و " ایدئولوژیها "ی التقاطی است . از

ابرو مبارره مرآن با برداشتها و روشهای التقاطی قاطع و بی امان  
است. ۱

ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتّموا الحق و  
انتم تعلمون

و حق را باطل نیامیزید \* و حق را که بدان  
آگاهید کتمان نکنید .  
و درباره مومن و وجه تمیزش میفرماید ۲

الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم  
اولئک لهم الامن وهم مهتدون .

آنانکه ایمان می آورند و ایمان خویش را به  
ستم نمی آمیزند ، ایمنند و ایمانندهدایت شدگان .

- و این آیهها در باره کسانی است که خود را مومن بیک  
دین میدانند و باطل در آن دین وارد می کنند و با آن در می آمیزند  
تا موازنه نه تو، نه او، خودم را برقرار کنند . اما بسیارند کسانی  
که " عقاید " را در هم می آمیزند تا از آن معجون بسازند و با آن  
بر جهان حکومت برانند نادر دستور داده بود سه کتاب تورات  
و انجیل و قرآن را با یکدیگر تلفیق کنند و کتابی بسازند .

- ۱- قرآن سوره بقره آیه ۴۲ و نیز آل عمران آیه ۷۱  
\* طرف خطاب کسانی هستند که بحق گرویده اند اما آنرا با  
باطل می آمیزند تا " نیروها را هر چه بیشتر جلب کنند "
- ۲- قرآن سوره انعام آیه ۸۲ و نیز آیه ۱۳۷

میخواست این " فلسفه شاهنشاهی " را دین حکومتی جهانی که باید بزور شمشیر تحت سلطنت " سلسله افشار " تشکیل شود ، فرار دهد . وی نخستین سر سپرده زور پرستی نبود که میخواست بادی التقاطی جهان را زیر فرمان آورد ، همه آنها که جهان را زیر فرمان خویش میخواستند و میخواهند جانبدار رفتارها و " ایدئولوژیهای " التقاطی هستند . و این امر ، امر واقع مستعری است . پیامبران سر مصون از القاء شیطان نیستند . یعنی در اراده پیام گزاری چه با شیطان با القاء عناصری که ترجمان زور پرستی هستند ، بر آن میشود که پیام را ناخالص گرداند

و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امیه ، فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم .  
 و فرستادیم پیش از تو فرستاده و نه پیامبری مگر آنکه هرگاه اراده گذاشتن<sup>x</sup> پیام را میکرد ، شیطان در آن (سوء) القا می کرد . پس خدا آنچه را شیطان القاء می کرد ، نسخ می کرد آنگاه خدا آیات خویش را استوار می ساخت و خدا ( همواره ) دانا و حکیم است .

۱- قرآن سوره حج آیه ۵۲

x تمنی را مفسران خواندن آیات الهی تفسیر کرده اند . بسا توجه به تحلیل ما از انواع موازنه ها ، بنظر میرسد که القاء شیطان ناظر بهمین نوع موازنه باشد . بنابراین فساد محیط گاه تمایل به دخل و تصرف در پیام را برمی انگیزد و تمنی همین است .

و این الفاظ را به شخص پیامبر (ص) نیز نسبت داده‌اند و داستان جعلی نام داستان غرانیق پرداخته‌اند، دایر بر اینکه پیامبر توحید، نوحید را با قبول خدایان قریش بیالود. مدعیند پیامبر " چون دید قریش از وی دوری میجوینسد و با پیروانش بدی می‌کنسد آرزو کرد که ای کاش چیزی که باعث نفرت آنها باشد بر من نازل نمیشد، پس از آن باقوم خویش نزدیک شد و آنها نیز بوی نزدیکتر شدند. روزی در یکی از مجالس نزدیک کعبه نشسته بود. سوره نجم را بر آنها بخواند تا به این آیه رسد:

افرایتم اللات والعزی و مناه الثالثه الاخری  
 آیادیدید لآب وعزی را و مناه سومین آنها را  
 و پس از آن چنین خواند

تلک الغرانیق العلا وان شفاعتھن لمرتجی  
 اینها غرانیق عالی‌مقامند و همانا به شفاعتشان  
 امید میرود.

پس سوره را بیایان رسانید و درخاتمه آن سجده کرد و همه آنها به سجده افتادند و هیچکس از اینکار دریغ نکرد. مردم قریش از آنچه محمد (ص) خوانده بود، اظهار رضایت کردند و گفتند میدانیم که خدا میمیراند و زنده می‌کنسد ولی

خدایان ما در پیش او از ما شفاعت می‌کنند اکنون که برای آنها  
حقی قائل شدی ما نیز با توایم . بدین طریق اختلاف از میان  
برخواست . . . " <sup>۱</sup>

اما جمله سوم در قرآن نیست . مدعیند پیامبر از  
التقاط روی گردان شد ، و گفت که این دو جمله " اینها غرانیق  
عالی‌مقامند و همانا به شفاعتشان امید میرود " آیه‌های خدا  
نبوده‌اند و " القاء " شیطان بوده‌اند!

و کسانی که این داستان ساختگی را باور کرده‌اند  
باین آیه‌ها که درباره داستان عرانبی است استناد می‌کنند . <sup>۲</sup>

وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک  
لتفتری علینا غیره و اذالانخذوک خلیلا و لولا ان  
ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذالاذقناک  
ضعف الحیوه و ضعف الممات ثم لاتجد لک علینا  
نصیرا

و نزدیک بود فریبت دهند که بدانچه وحی  
فرستادیم بتو ، از قول ما دروغ افزائی اگر اینکار را  
می‌کردی البته تورا بدوستی می‌پذیرفتند ، و اگر استوار  
و پابرجایت نکرده بودیم ، نزدیک بود بدانان کسی  
متعایل شوی . اگر چنین می‌کردی عذاب دو جهان را

۱- زندگانی محمد تألیف دکتر محمد حسین هیکل ترجمه ابوالقاسم  
پاینده ج ۱ فصل ۶ ص ۲۲۶

۲- قرآن سوره اسراء آیه‌های ۷۵-۷۳

دوچندان بتو می‌چشامدیم و از ما یاوری نمی‌یافتی .

و خود این آیه‌ها واقعه را هماسان که اتفاق افتاده است ، بیان می‌کنند .

قریش در صدد فریب پیامبر برمی‌آید که مگر توحید را باشرک درآمیزد . تا بتوانند باسناد آن نظام اجتماعی راکه مبتنی برزور است ، پاسدارند . فریب این بود که اگر بت‌ها را بعنوان شفیع بپذیری ما نیز خدای واحد و بزرگ‌تورا می‌پذیریم و همه بر حول وجود رهبریت متحد میشویم . این فریب که همواره ما آدمیان را از خط بدر برده است و هنوز نیز بدر می‌برد ، در هرکس موثر می‌شود ، هرکس که از تفاوت بنیادی میان موازنه عدمی و موازنه وجودی اندکی غفلت کند ، در دام می‌افتد ، اما پیامبر با منفی کردن موازنه یعنی باستعانت خالی کردن درون خویش از غیر خدا ، به یمن استواری که خدای او را میدهد ، از این فریب بدر می‌آید . پی می‌برد که این پیشنهاد متضمن نفی توحید است نفی پیام توحید است اثبات نظامی اجتماعی است که بر زور استوار است و نمی‌پذیرد . همه انقلابهای آزاد بیخشان از راه همین القاء عناصری که ترجمان و بیان زورمداری هستند ، در جاده هموار از خود بیگانگی و بازگشت به نظام سابق افتاده اند و می‌افتند . از اینروست که خدا به پیامبر خود میفرماید اگر این فریب را خورده

بودی عذاب دوجهان را دوچندان به تو می چشاندیم \* . بنگر تا کجا طرز فکر و طرز رفتار التقاطی حال و آینده یک جنس را به مخاطره می افکند در حقیقت التقاط چه بصورت آمیزش باطل به حق در محدوده یک دین و یک نظریه اجتماعی ( تلبیس ) و چه بصورت القاء عناصر متضاد با اصول دین و یا نظریه اجتماعی ، راه ارتجاع از موازنه عدمی به موازنه وجودی ، راه ارتجاع از انقلاب به ضد انقلاب و بالاخره راه ارتجاع از توحید به شرک است . از اینروست که عامل اینکار حتی اگر پیامبر خدا باشد ، در خور عذاب دوجهان بدوچندان می گردد .

### ب - خاصه روشها وقتی بنا بر التقاط است

با دقت در داستان فوق ، میتوان به خاصه روشها وقتی بنا بر جمع میان حق و باطل و القاء عناصر بیگانه در یک نظریه است ، پی برد خاصه اصلی دونفی جزئی یکی حق و دیگری باطل و یک اثبات ، یا دو اثبات جزئی یکی حق و دیگری باطل بسود یک اثبات است . مثلا در داستان غرانیق خدا و بت ها بطور جزئی اثبات می شوند تا موقعیت رهبری محمد (ص) تثبیت گردد و همگان از موحد و بت پرست او را بپذیرند و " مخالفت از

\* - در این باره ها فصل ششم ج ۱ زندگانی محمد نوشته محمد حسین هیکل خواندنی و عبرت آموز است .

میان برخیزد". با توجه باینکه توحید با عدم زور ملازمه دارد و بت‌ها مظاهر زورمداری هستند، در حقیقت این دواثبات جزئی دست آخر به نفی و حذف خدا می انجامید و محمد (ص) پیامبر را به یک حاکم و رهبر سیاسی جامعه جاهلی بدل می کرد. چرا که با قبول بت‌های "والامقام" خدای احد و واحد انکار می شد (ولو بطور جزئی). اما این بت‌ها هم از خدائی می افتادند و "غرانبق" شفیع میشدند، در عوض سلطان و بت پرست، رهبری سیاسی محمدر را می پذیرفتند. پیامبر توحید بقدرت طلب خود پرست و ریاست خواه تبدیل میشد و...

بدینسان در این موازنه روشها بهر شکل درآیند، خاصه سیادستان همین پرهیز از طرف داشتن از راه دو نفی حرثی یا دو اثبات حرثی است. پرهیز از انتخاب میان حق و باطل است.

— تصدیق هر دو طرف در آنچه موافقت و پرهیز — راز موضع گیری نسبت ناحیه در آن سبک دیگر مخالفند.

— تصدیق حق سردیکی از دو طرف اما پرهیز از مقابله با باطل نرد دیگری

— تصدیق هر دو طرف بطور جداگانه یعنی اینکه به هر طرف وانمود نمودن که حق با اوست

— اتخاذ موضعی که متضمن نفی هر دو طرف گردد.



بنحوی که هر دو طرف نفی شده ، چاره جز قبول همکاری با شخص  
یا گروه التقاطی مسلک نداشته باشند .  
و این روشها درست عکس روش در محدوده موازنه  
عدمی است که خاصه اش نه "به باطل و آری" به حق است .  
بطوریکه ملاحظه می گردد ، در این روشها بنا بر ایجاد  
یک مرکز تمرکز قوا از راه خنثی کردن حق است . بدینقـرار  
گروه‌هایی که وسط بازی می‌کنند در حقیقت خود از عوامل  
برخوردها هستند . چرا که تا وقتی برخوردارها نباشند ، اینان  
مرکز جمع قوا نمی‌شوند . با توجه باینکه اینک نوبت به فهرست  
انواع سه‌گانه جدل های بیانگر موازنه‌های سه‌گانه رسیده است ،  
و باز با توجه باینکه در کیش شخصیت روشهای التقاطی مسلکها  
را آورده‌ایم ، این مبحث را در اینجا به پایان می‌بریم .

## روشهای گوناگون در محدوده موازنه‌های سه‌گانه

عابده مرتب جدول انواع "دیالکتیک" ها سه‌سادر آن است که خواسته‌ها را منوجه میکند که سخن از این "دیالکتیک‌ها" سخن سوئی نیست ، که هر دیالکتیکی خود بیانگر نوعی از انواع موازنه‌هاست ، که برای ویران کردن پایه‌های ذهنی رورمداری باید به نمرین - ائمی "برک اعنیاد" روشهایی پرداخت کسه مرحمان رورمداری هسد ، بلکه قصد عمده آنست که به مدد رابطه‌هایی که در این جدول مان گروه‌های اجتماعی بر فرسار می‌سود ، نظر قرآن درباره جهتی که ضرورت جامعه بشری به خود گرفته است ، در حیطه فهم فرار گیرد و مباحث دیگر این حقیق از وضوح بیشتری برخوردار گردند . اینکار به سها کارما را در شمارش روشهای مبتلایان به کیش شخصیت به کمال نزدیکتر می‌کند بلکه خود وسیله سنجش بسیار کارآمدی است که از قرآن اخذ و در دسترس عمومی فرار می‌گیرد تا همگان بتوانند یک عمل ، یک جامعه ، یک موقعیت و چون و چرای عملکرد یک‌گروه و ... را مورد ارزیابی فرار بدهند .

کوشش می‌شود این جدول نا ممکن است مهمترین موارد را دربرگیرد ، نا اسحال از بیش ترها معلوم است که کار انسان حالی از نقص نیست و چه بسا موارد مهمی که بقلم در نیابند ، بی نقص کردن کار در عهده پژوهندگانی است که در قرآن سیر می‌کند . برآنهاست که نغیه موارد را بیابند و جدول را کامل گردانند .

موازنه منفی یا عدسی

"نه" به باطل و آری به حق  
سیر جدالی توحید  
با  
صراط مستقیم رشد

التقاط

"نه" به باطل و "نه" به حق  
آری به باطل و آری به حق  
( بطور جزئی )  
سیر جدالی از توحید به تضاد  
با

موازنه وجودی

"نه" به حق آری به باطل  
سیر جدالی تضاد و تخریب  
با  
صراط غی

صراط غی

۱- خالق با مخلوق سیر جدالی  
کلی ، سیر جدالی جذب ؛  
صیروت عموم و امور به سوی  
اوست<sup>۱</sup>

۱- شیطان با خدا: سیر جدالی  
از وصل به فصل<sup>۲</sup>  
با اینهمه در لحاظ آنکه " دیالک  
تیک " خدائی دیالکتیک جذب  
است ، به شیطان مارستاخیز  
مهلّت میدهد<sup>۳</sup>

۲- خدا با انسان دیالکتیک  
عمومی ، دیالکتیک جذب است<sup>۴</sup>  
با دو استثنا: اول کسانی که  
بعمل خویش مورد غضب قرار  
می گیرند<sup>۵</sup> و دوم گمراهان<sup>۶</sup>

۲- انسان با خدا ، سیر جدالی  
از وصل به فصل ، انسان با شیطان  
سیر جدالی از وصل به فصل<sup>۷</sup>

۲- شیطان با انسان ، سیر جدالی  
حذف و تخریب ، بدینتفرار  
" مطلق های ذهنی و عینی از  
عوامل تخریب توحید ، اجتنامی  
هستند<sup>۸</sup> . در اینجا تبدیل  
پدیده های مطلق های ذهنی را در  
از خود بیگانه کردن انسان پرچسته  
می کند

۳- خدا با آدم (ع) دیالکتیک  
جذب ؛ انسان خلیفه الله است<sup>۹</sup> وصل به فصل<sup>۱۰</sup> و از فصل به  
و خدا پس از توبه آدم بازگشت وصل<sup>۱۱</sup> آدم با شیطان از فصل  
اورا بتوحید ، می پذیرد ، به وصل<sup>۱۲</sup> و از وصل به فصل<sup>۱۳</sup>

۳- شیطان با آدم : سیر جدالی  
جذب و تخریب از طریق راندن  
آدم به " غی " ( سرکشی )<sup>۱۴</sup>

۴- خدا با آدم و حوا و فرزندان آنان  
هدایت به رشد<sup>۱۵</sup> - غی<sup>۱۶</sup> آدم و حوا با طبیعت  
ایجاد رابطه مستقیم یعنی زود  
بایکدیگر<sup>۱۷</sup> ( بنا بر این رابطه  
۶۲

۴- شیطان با طبیعت : استغداد باز  
پدیده های طبیعی برای تبدیل  
آنها به مطلق های ذهنی در ذهن  
انسان<sup>۱۸</sup>

بیگانگی از فطرت . هبوط انسان و سیر جدالی از غیریت

بمبارجستن خوبستن خویش ( دنباله )

موازنه منفی باعدمی	النقاط	موازنه وجودی
	با پدیدمهای طبیعی نیز از عوازل از خود بیگانگی نظام اجتماعی ( توحیدی است )	
۵ - خدا با آدم و حوا ، دیالکتیک وصل ( هشدارها ) <sup>۱۹</sup> و بدنیا عمل آدم ، رها کردن او : هبوط آدم و حوا <sup>۲۰</sup>	۵ - حوا و آدم با خدا ، دیالک تیک فعل و جستجوی موازنه مثبت میان خود و طبیعت ، بر اساس قراردادن خود به عنوان هدف و مقصد موازنه <sup>۲۱</sup> مقدمات از خود بیگانگی	۵ - شیطان با آدم و حوا ، دیالک تیک تخریب - هبوط آدم و حوا و فرار گرفتن آدمیان در مناسبات و تناسبات قدرت <sup>۲۲</sup>
۶ - خدا با هابیل و قابیل دیالکتیک وصل <sup>۲۳</sup>	۶ - قابیل با هابیل : سیر جدالی از وصل به فصل <sup>۲۴</sup>	۶ - قابیل با خدا دیالک تیک نمی <sup>۲۵</sup>
۷ - خدا با هابیل دیالکتیک وصل - هابیل با خدا دیالکتیک جذب <sup>۲۶</sup> قابیل با خدا دیالکتیک فصل <sup>۲۷</sup>	۷ - قابیل با هابیل سیر جدالی فصل برای مطلق خود ( سرباز زدن از داوری خدا و کشتن برادر ) ۲۸	۷ - قابیل با هابیل دیالک تیک تخریب که بزرگ هابیل انجامید و پشیمانی قابیل <sup>۲۹</sup>
۸ - هابیل با خدا ، دیالکتیک جذب - هابیل با قابیل دیالک تیک جذب ( با وجود علم به نیت برادر <sup>۳۰</sup> به کشتن او ) هابیل بازن : دیالکتیک جذب ( رابطه بر اساس تقبیله و علاقه ) <sup>۳۱</sup>	۸ - قابیل با همسر هابیل سیر جدالی تخریب در زین بنیادینی جنسی قابل تعلق <sup>۳۲</sup> حذف هابیل برای مصرف همسر او - قابیل در یک سرگردانی میان فطرت و از خود بیگانگی ، میان توحید و زورمفاری ، سرانجام خود را مدار می گیرد و هابیل و آزادی و اختیار انتخاب هابیل ۶۵	۸ - قابیل با هابیل : گذار از بزخ وصل و فصل به مرحله قطع و تخریب و نمی و کشتن برادر و بودوش کشیدن جسد او <sup>۳۳</sup> یا فرار گرفتن انسان در مناسبات و تناسبات قدرت

وزن را تریاسی خویش میسازد .  
 نکتہ سبب در غور اهمیت اینکه  
 در جامعه های پل و قاپیل هنوز  
 بدرب موجود نیامده است .  
 انسان از طبیعت هر چه را میخواهد  
 بهره ور میشود . عامل برخوردار ،  
 عامل " کس " است ، بنابراین  
 حتی اگر روزی برابری اقتصادی  
 نیز ممکن باشد ، ناوقعی سکسی  
 بشر اجتماعی - سیاسی همین  
 کننده خود را از دست نداد است  
 جامعه ، جامعه های پل و قاپیلی  
 است و در آن های پل ها های پل ها  
 را خواهند گشت . از امروز هیچ  
 نظریه منطقی ناوقعی برای برابری  
 های اجتماعی ( استعدادهای ،  
 ریاضی ، س ) سیر فکری نگرد  
 است . نظریه جامع الاطرافی  
 نیست .

۱- خدا با طبیعت: دیالکتیک - انسان با طبیعت :  
 سوچید<sup>۳۴</sup> و طبیعت با انسان ، در تضاد میان موقعات طبیعت ،  
 در دسترس گذاردن همه ما به حاج برای تأیید شدن و پاس کردن و  
 ماندازه لازم<sup>۳۵</sup> موقعات قدرت در مرکز و تکانز  
 بکارها اجتماعی است و نه طبیعی<sup>۳۶</sup> موقعات طبیعت فرمانی میشود<sup>۳۴</sup>  
 ( عامل و ابزار دست رو چندان در  
 اسراف هاست )  
 ۳۶

۲- طاغوت ( رورمداران ) سا

طبیعت دبا لکنیک حسد و

تخریب در نتیجه ، کمبود قدرت

بکارها اجتماعی است و نه طبیعی<sup>۳۷</sup>

۱۰- پیامبران با جامع‌های کوچک و جامعه بزرگ انسانی ، دیالکتیک جذب و توحید<sup>۳۸</sup>

۱۰- گروه‌هایی که موازنه میان حق و باطل برقرار می‌کند با پیامبران از سوئی و زورمندان از سوی دیگر دیالکتیک وصل و فصل ناپایدار<sup>۳۹</sup>

۱۰- طاغوت و گروه‌های زورمدار با پیامبران دیالکتیک حذف و مخرب<sup>۴۰</sup> یا جانشین کردن زور و رشد آن محای انسان و رشدش: سیرجدالی عی

۱۱- پیامبران با مستضعفین ، همه انسانهای زیر سلطه (نعت استعمار و استحمار و استبداد) دیالکتیک جذب<sup>۴۱</sup> مستضعفین پس از وجدان و آگاهی با خدا: سیر جدالی وصل<sup>۴۲</sup>

۱۱- مستضعفین با گروه‌هایی که میانه و وسط‌بازی می‌کنند ، گذار از دیالکتیک وصل به دیالکتیک فصل<sup>۴۳</sup> گروه‌های میانه و وسط باز با طاغوت و گروه‌های زورمدار گذار به دیالکتیک وصل<sup>۴۴</sup>

۱۱- طاغوت با مردم جهان: سیرجدالی تجزیه و قرار گرفتن جهانیان در روابط قدرت و تجزیه انسانها به گروه‌ها و طبقه‌ها و جامعه‌های در خصوصیت و برخورد و جنگ<sup>۴۵</sup>

۱۲- خدا با اقوام مهاجم و گروه‌هایی که قدرت جهانی ایجاد می‌کنند و تمرکز و نگاه قدرت را در مقیاس جهان سازمان می‌دهند ، و این اقوام و گروه‌ها با خدا: سیر جدالی گسستن از خوبتستن خویش و یاغی شدن بخدا: وصل جستن خدا و فصل جستن طاغوت ، نوازراه سازش که از راه انداز و کوشش برای بازگرداندن زورمداران بظلمت و آزاد کردن آنها از ذلت زورمداری<sup>۴۶</sup> وصل تنها در موازنه منفی یعنی رابطه انسان و خدا ، رابطه‌ای که زور نرجحان آن نیست ، ممکن است

۱۲- گروه‌های واسطه با اقوام مهاجم و گروه‌های قدرتمندار جهان از سوئی و با مستضعفین که مرزهای گوناگون آنها را از یکدیگر جدا کرده است از سوی دیگر ( مراد هویت نسبی فرهنگی نیست که مورد قبول و تصدیق قرآن است ) دیالکتیک ایجاد تضاد و ایجاد موقعیت واسطه و مرکز جمع قوا برای خود<sup>۴۷</sup> اما همانسان که در جای خود توضیح داده شد ، وحدت این گروه‌ها با طاغوت است ، چرا که موقعیت خود را از موازنه مثبت دارند .

۱۲- خدا با اقوام مهاجم و گروه‌هایی که در مقیاس جهان در پی قدرت‌مداری هستند ، سیرجدالی فصل و رها کردن در گمراهیها ، وصل جستن طاغوت و نپدید رفتن خدا<sup>۴۸</sup> ، این مرحله ، مرحله مبارزه رهائی بخش و جهش آزاد بی‌بخش نعت رهبری مستضعفین است<sup>۴۹</sup> آزاد بی‌انسان نتها در توحید و حذف خداهایی که زور بوجود آورده است و خود بیانگر و مظهر آنند ممکن است .

- ۱۳- درگیری پیامبران توحید ۱۳- جامعدهای انسان درگیر ۱۳- شکل طاغوت ها و فرعونها  
 در جامعه بزرگ شهری، با دویوهای ، یکی بویائی ساز و قارونها و هاماها در نثار عکبوتها ۵۲  
 زورمداران ، بمنابه نوجمان حسن فطرت و توحید همه با تبدیل شدنشان بمرکز تمرکز انواع  
 تمایل و تعایل شدید انسان به باز همه در آن و دیگری بویائی از قدرتها و مرادادن انسانها  
 جشن خویشن خویش یا بویائی خود بیگانگی و تضادها ۵۱ و در روابط سلطه گری زیر سلطه ۵۲  
 توحید ۵۵ تخریب بگدیگر در آنها سنا بر این نابرابری و فخر

تکرار روشهایی که در کیش شخصیت شمارش شده اند و به توضیح درآمده اند  
 را رواندید ،

در زیر روشهای پیامبران بهام توحید که دعوتشات جهانی بوده است و  
 گروههای قدرت مدار را در قبال بگدیگری آوریم :

- ۱۴- نوح با مردم جهسان ، و ۱۴- زورمداران بانوح دیالک  
 قدرتمداران قوم : حریان طولانی ۵۵ ، در اینجامخالفت  
 جهاد بزرگ برای بازگرداندن نشان  
 به نوحید ۵۴ جانشین کردن  
 بویائی توحید بجای بویائی  
 تضاد .

- ۱۵- نوح و توحید بان از سولی با ۱۵- گروههای وسط باز با نوح و ۱۵- گروههای زورمدار گروههای  
 همه زورپرستان از سوی دیگر : ایمان آوردگان از سوی و بازور وسط باز بانوح و نوحید ایمان  
 سیرجدالی که محل تضاد انسان مندان از سوی دیگر: سیرجدالی رسیدن بمرحله واپسین ، حذف  
 و قدرت متمرکز انجامید و جریان قرار گرفتن قطعی در صف زور : و تخریب ۵۹  
 وصول توحید بان بمرتبت خلیفه مندان و آشکار کردن موضع  
 الهی : زندگانی اجتماعی پس از خویش درجانبداری زورمندان  
 طوفان نوح را توحید بان بنیاد که وسط بازی کردن و طرف  
 می گذارند . ۵۷ نداشتن آخر ایهام آلسود

می کرد ۵۸

۱۶- بوح با فرزند خویش :  
دیالکتیک وصل ۶۰

۱۶- فرزند نوح با نوح دیالکتیک  
صل ۶۱

۱۷- ابراهیم با خدا و خدا با  
ابراهیم ، سیر جدالی وصل و  
دستگیری به توحید و بار جنسی  
خویش خویش ۶۲

۱۷- ابراهیم با پدربزرگ  
مظاهر قدرتداری ، سیر جدالی  
صل ۶۳

۱۸- ابراهیم با مستضعفین و  
زیر سلطه‌های قدرت نیروی ،  
سیر جدالی جذب و وصل ۶۴

۱۸- نیروی و تاریخ‌نگاری گم  
گروه‌های مدرن‌نقدار وجود آورده  
بودند با ابراهیم دیالکتیک  
حذف ۶۵ در جامعه سلطه‌گر وجد  
سیاسی برخوردها و تضادهای  
نهایان تراست .

۱۹- ابراهیم با پدر و با همسر  
خویش ، دیالکتیک جذب ۶۶

۱۹- همسر ابراهیم با همسر دیگر  
وی و مادر اسماعیل ، سیر  
جدالی از وصل به فصل ۶۷

۲۰- ابراهیم و اسماعیل با خدا  
روش جذب: ۶۹ یک آزمایش ،  
آزمایش اخلاص و فداکاری بخاطر  
عقیده ۷۰ و حذف رسم قربانی  
کردن انسان ۷۱

۲۱- ابراهیم و امت ، سیر جدالی  
جذب: جمع نبوت و امامت در  
ابراهیم ۷۲ و رهبری قوم خویش  
به جامعه توحیدی

۲۱- گروه‌های وسط‌نار با ابراهیم  
گذار از وصل به فصل و جذب  
شدن در جمع نیروی ۷۳  
جهد رهائی بخش تا اعطای  
ملک از جانب خدای ۷۴



موازنه منفی یا عدمی

التقاط

موازنه وجودی

<p>۲۲- خدا با فرعون خواندن از ظلمات غی به نور رشد و فرعون مظهر قدرت جهانی تحرک و تکاثرجوی با خدا سیر جدالی فعل و فی ناخود دم زدن از خدائی ۷۵</p>	<p>۲۲- گروههای وسط باز با فرعون از سوئی و با مردم زیر سلطه از سوی دیگر ، سیر جدالی گذار از وصل به فصل و از فصل به فصل وصل ۷۶</p>	<p>۲۲- فرعون و گروههای حاکم که در تار عنکبوت اجتماعی قدرت ، سلطه خویش را بر زیر سلطهها سازمان میدادند ۷۷ با مردم زیر سلطه سیر جدالی ادغام و تجزیه ۷۸</p>
<p>۲۳- موسی با فرعون و آل فرعون سیر جدالی از وصل ۷۹ (کوشش برای بازگرداندن فرعون به خویشتن خویش چرا که هر دو فطرت و توحید وصل معکس نبود) به فصل</p>	<p>۲۳- گروههای وسط باز ، با موسی گذار از وصل به فصل ؛ بخصوص در داستان قارون و جسد افتخادی را برجسته می کند در حقیقت در این مورد ، این وجه وجود سیاسی واجتماعی و فرهنگی را در خود منعکس می کند ۸۰</p>	<p>۲۳- فرعون یا موسی: دیالکتیک حذف و تخریب ۸۱</p>
<p>۲۴- موسی با قوم خویش ، سیر جدالی بیرون بردن از سلطه فرعون و بلخ گزار از نظام اجتماعی شرک آلود به نظام اجتماعی توحیدی ۸۲</p>	<p>۲۴- گروههای وسط باز با قوم موسی از سوئی و خود موسی از سوی دیگر: سیر جدالی ارتجاع به نظام شرک ۸۳</p>	<p>۲۴- خدا با قوم موسی: سیر جدالی رساندن و رسیدن بنقطه عدم بازگشت به نظام شرک ؛ حذف عوامل عینی اجتماعی و ذهنی قدرتداری ۸۴ چرا که نزد زیر سلطه عامل ذهنی برخوردارها و تضادها متبدل و کنند و عوامل دیگر</p>
<p>۲۵- خدا با مریم : روش سر کشیدن زن به مرتب و بالاترین مرتبت انسانی ۸۵</p>	<p>۲۰</p>	<p>۲۵- قوم مریم با مریم: دیالکتیک فصل ، در اینجا عامل برخوردارها ، عصبیت است ۸۶</p>

موازنه منطقی با عدمی

۲۶- خدا بازن به مثابه انسان  
شیئ شده؛ سیرجدالی رشد ۸۷  
پیش از مروج باهاجر که مزارش  
(کعبه) فیله گاه سلطانان است  
نیز این مبارزه برای آزادی زن  
انجام گرفته بود

۲۷- خدا با عیسی جذب  
متقابل ۸۹

۲۸- خدا با حواریون: سیر  
جدالی جذب ۹۱

۲۹- عیسی و حواریون با خدا؛  
سیرجدالی جذب و توحید ۹۴

۳۰- خدا با محمد و محمد با خدا  
سیرجدالی جذب متقابل ۹۷  
رشد محمد

۳۱- محمد با خدیجه و علی و  
دیگر کسانی که برگرد او هسته  
امام را بوجود آوردند، سیر  
جدالی وصل و توحید ۹۹

التقاط

موازنه وجودی

۲۴- زورمداران با مريم (به مثابه  
زن = شیئ سیرجدالی فصل و  
تنها کردن او ۸۸

۲۷- زورمداران با عیسی؛  
دیالکتیک حذف ۹۰

۲۸- زورمداران با عیسی؛  
دیالکتیک حذف، تضاد در فرا  
گرد خود به مطلوب کردن عیسی  
انجامید ۹۳

۲۹- کافران زورپرست با دین  
توحید؛ دیالکتیک حذف دین  
توحید ۹۶

۳۰- اشرافیت قریش با خدا،  
سیر جدالی فصل و غی ۹۸

۳۱- محمد با اشرافیت قریش  
سیر جدالی جدائی و فصل تا  
مهاجرت به مدینه ۱۰۰

۲۸- گروه های وسط باز با عیسی  
گذار از وصل به مفصل و از فصل  
به وصل در اینجا نقش اقلیت های  
قومی و دینی مرجع های بزرگ را  
در ایجاد برخورد ها برجسته  
می کند ۹۲

۲۹- گروه های وسط باز و التقاطی  
سلک: جان شین کردن تثلیث  
بجای توحید و منطبق کردن  
دین با نظام اجتماعی غیر  
توحیدی و مبتنی بر زور ۹۵

### موازنه‌دینی باعدسی

۳۱- محمد با جامعه عرب و جامعه بشر سرجدالی وصل ۱۰۱. با کونس در حدف همه = ملل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگ از خود بیگانگی انسان و ایجاد جامعه شی بر پایه موارنه<sup>۱۰۱</sup> منفی و معدمی

### المقاط

۳۱- گروه‌های وسط باز با محمد جواهران دینی و نظامی اجتماعی به سود سلطه خویش بودند ایمان میخواستند: خدا و به هر دو پدید برفته شوند - اشرافیتار "عوام الناس" در دین و عبادات مجرا شوند - حق رهبری اشرافیت فریض (که البته منضم شرکت اشرافیت های دیگر هم در رهبری بود) پذیرفته نمود ۱۰۲

### موازنه وجودی

۳۱- اشرافیت‌های فریض و عیال دیگر عرب با محمد: سرجدالی حدف که پس از یک رساله شرواب<sup>۱۰۳</sup> از میان برعت و در دوران اموی و عباسی و پس از آن براداده بافت.

۳۲- محمد با رهبری مذهبی سیاسی گروه‌های قومی - مذهبی (یهودیان و مسیحیان و...) روشن جذب و وصل ۱۰۲

۳۲- گروه‌های وسط باز (منافقین) با روحانیان یهودیان مسلمانان و غیر مسلمانان: محمد، دیالکتیک تضاد و کوشش برای جهان هم انداختن مسلمانان و غیر مسلمانان برای جمع آوردن فوائد خویش<sup>۱۰۵</sup> را در جامعه‌دینی که در گروه بندیهای قبایلی برآکنده شده است - برجسته می‌کند.

۳۳- محمد با قدرت‌های خارجی روش جذب از طریق حذف این قدرت‌ها و ایجاد جامعه جهانی توحیدی<sup>۱۰۷</sup>

۳۳- گروه‌های وسط باز منافق با محمد بازی دورویه (در ظاهر مسلمانان و در جمع سلطنت‌دو در باطن با رومیان و غیر آنان بندوبست می‌کنند) بخاطر حذف محمد و مسلمین به سود خود<sup>۱۰۸</sup>

۳۳- قدرت‌های خارجی (ایران و روم خصوصاً) با محمد، دیالکتیک حذف. در اینجا استقرار روابط قدرت میان جامعه‌ها به مقابله با به و مایه ایجاد نظام‌های اجتماعی طبقاتی برچسب می‌کند<sup>۱۰۹</sup>

۳۴- محمد با مشرکان: توحید تنها در اسلام ممکن است و باز گشت بخدا پذیرفتنی است، اما بازش با مشرکان چه بصورت انعقاد قرارداد وجه غیر آن معنی نیست<sup>۱۱۰</sup>

۳۴- گروه‌های وسط باز با جامعه اسلامی و با قدرت‌های خارجی: سرجدالی ایجاد خلافت‌های التقاطی جهانی<sup>۱۱۲</sup>

فهرستی که براساس آبات فرآبی سطح سده، پروتسی  
نعام این امر را خاطریشان دانشوران می‌کند که وقتی موازنه  
منفی است، تضاد محلی پیدا میکند. براساس اس موازنه،  
انسان است که رشد می‌کند. متغیر قدرت و رور وجود ندارد.  
انسان وجود دارد و بنا براین سر، سیر توحید است. بدین‌عبار  
وقتی انسان تابع متغیر قدرت و رور در حریان تمرکز و تکاثرش،  
نمیشود محلی برای سیر جدالی تضاد و یا سیر جدالی دوسویه  
توحید و تضاد باقی نیست. به سخن دیگر در نظریه قرآنی،  
انواع دیالکتیک‌ها بیانگر انواع موازنه‌های وجودی و التقاطی

هستند . بدین‌قرار دیالکتیک تضاد ، خصوص دیالکتیک استالینی  
 تضاد ، کشف تازه‌ئی نیست ، هر زورمدار و فرعون مسلک‌یی  
 بنمایندگی زور و قدرت تمرکز و تکاثر جوی ، این روش را روش  
 کار خود قرار داده است و همه کسانی که کوشیده اند تضاد میان  
 انسان و قدرت تمرکز و تکاثر یابنده ، که دیرپاترین تضادها و  
 تضادهمه دورانه‌است را از طریق انقطاع حل کنند ، سرانجام  
 در سرایشب همان روش افتاده‌اند چراکه این تضاد مولودپیدایش  
 مناسبات و تناسبات قدرت میان آدمیان است و از طریق  
 موازنه‌هاست که نیرو و قدرت تمرکز و تکاثر یابنده تبدیل می‌گردد  
 و انسان را تابع متغیر رشد خود می‌کند . بدینسان در محدوده  
 این موازنه‌ها انسان برده‌وار توار و نیروی خویش را به قدرت  
 تبدیل می‌کند و این قدرت در تخریب انسان بکار می‌افتد . در  
 این محدوده نمیتوان انسان را جانشین قدرت کرد . باید از این  
 محدوده بدرآمد و برپایه موازنه مدعی این تضاد را حل کرد .  
 دانش به این آموزش قرآن رسیده و میرسد . . .

و فهرستی که کم شماری از پرشعار روشهاست که در  
 قرآن آمده‌اند ، در عین حال ساز و کارهای گذار از توحید به  
 تضاد و از تضاد به توحید را می‌نمایاند . در حقیقت عوامل  
 پیدایش نظام‌های طبقاتی یکی و یکدسته نیستند . داخلی تنها  
 نیستند . خارجی تنها نیستند ، در عین حال داخلی و خارجی

هر دو هستند . هم اقتصادی و هم سیاسی و هم اجتماعی و هم فرهنگی هستند . با وجود این بسته به نوع موازنه‌ئی که میان داخل و خارج برقرار میشود و بر پایه این موازنه ، سایر نسوع تالیف عوامل چهارگانه ، ممکن است یکی از مولفه‌های سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا فرهنگی بیانگر چرائی و هم چگونه پیدایش نظام‌های مبتنی بر موازنه وجودی بشود . بدینقرار حتی در بهشت ، در آنجا که تمامی مسائل اقتصادی حل گردند و قدرت بکلی از میان برود و " سازماندهی تولید ، یک قدرت دولتی را طلبید " هنوز همین وصول بوفور کافی برای از میان رفتن تضادها و یا بوجود نیامدن تضادهائیست . و در زندگانی این جهانی سیز وقتی همه مسائل اقتصادی و سیاسی که هم منشاء نظامهای طبقاتی هستند و هم ناشی از آنهایند ، حل گردند ، هنوز اختلاف در استعداد و جنس و زیبایی و سن و ... میتواند سبب گردند که هابیل‌ها بدست قابیل‌ها ناچیز شوند .

به ترتیبی که همین فهرست نشان میدهد ، قرآن با توجه بوضعیتی که در آن توحید اجتماعی به تضاد اجتماعی بدل شده است ، یک یا چند عامل از عوامل این از خود بیگانگی را برجسته می‌کند . آیا اینکار از جمله بخاطر آن نیست ، که اهل خرد را منوجه گرداند که برای بازیافتن جامعه توحیدی باید روش پسا فرقانی از هرسو منجیده‌داشت و با آن بسوی این جامعه شد ؟  
 آیا قرآن خود همان فرقان نیست ؟

www.KetabFarsi.com

پاورقی:

- ۱- قرآن - شوری ۴۲ و ق ۵۵ و ۵۰۰
- ۲- قرآن - بقره ۳۴ و اعراف ۱۱ - اسراء آیه ۱۷ و ...
- ۳- قرآن - اعراف ۱۴ و ۱۵
- ۴- قرآن - حمد ۱ تا ۶
- ۵- قرآن - حمد ۷
- ۶- قرآن - حمد ۷
- ۷- قرآن - بقره ۳۵ و ۳۷
- ۸- قرآن - اعراف ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ تا ۲۲
- ۹- قرآن - بقره ۳۵ و ۳۷
- ۱۰- قرآن - اعراف ۲۰ و ۲۱
- ۱۱- قرآن - اعراف ۲۰ و ۲۱
- ۱۲- قرآن - اعراف آیه ۲۰
- ۱۳- قرآن - بقره ۳۷ و اعراف ۲۲
- ۱۴- قرآن - اعراف ۱۸ تا ۲۲
- ۱۵- قرآن - بقره ۳۱ تا ۳۳ و ۳۷ - اعراف ۳۵ - اسراء ۷۰
- ۱۶- قرآن - اعراف آیه ۲۰ تا ۲۳
- ۱۷- قرآن - بقره ۳۵ و اعراف ۱۹ و ۲۰
- ۱۸- قرآن - اعراف ۲۰
- ۱۹- قرآن - بقره ۳۵ و اعراف ۲۷ طه ۱۱۷ و ...
- ۲۰- قرآن - اعراف ۲۴
- ۲۱- طه ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۲۲- قرآن اعراف ۲۴ و طه ۱۲۳
- ۲۳- قصص قرآن تالیف صدرالدین بلاغی ص ۲۴-۲۲
- ۲۴- قرآن - مائده ۲۷
- ۲۵- قرآن - مائده ۲۷ تا ۳۱
- ۲۶- قرآن - مائده ۲۷ تا ۲۹
- ۲۷- مائده ۲۷ و ۲۸ و ۲۹
- ۲۸- مائده ۳۰
- ۲۹- مائده ۳۰ و ۳۱
- ۳۰- قرآن - سوره مائده آیه ۲۷ تا ۲۹



- ۳۱- فصص قرآن ص ۲۴ و ۲۳
- ۳۲- قصص قرآن ص ۲۴ و ۲۳
- ۳۳- سوره مائده ۳۰ تا ۳۱
- ۳۴- قرآن سوره روم آیه ۱۱ و ۱۰
- ۳۵- قرآن - حجر ۲۱ و قمر ۴۹
- ۳۶- شعراء از آیه ۱۴۱ تا ۱۵۹
- ۳۷- قرآن - یونس آیه های ۲۳ و ۲۴
- ۳۸- قرآن - بقره ۲۱۳ و جمعه ۲ و ۱
- ۳۹- قرآن - بقره آیه های ۱۴ تا ۱۶ و سوره مومن ۳۴ و ۳۳
- ۴۰- قرآن آل عمران ۲۱ و ۱۱۳ و ۱۸۱ اعراف ۹۴ و فرقان ۳۱ زخرف ۷۶ و ۷۷
- ۴۱- قرآن - احزاب ۶ و ۵
- ۴۲- قرآن - اعراف ۷۵ و قصص ۵ و ۴
- ۴۳ و ۴۴- قرآن - سبا ۳۰ تا ۳۴
- ۴۵- قرآن قصص ۴ و ۳
- ۴۶- قرآن - اعراف ۱۰۴ و ابراهیم ۶ و مومنون ۴۶ و النازعات ۱۵ تا ۲۰
- ۴۷- قرآن - یونس ۸۳ و قصص ۵۷ تا ۷۶ و نساء ۶
- ۴۸- قرآن - مائده ۶۴ و ۶۸
- ۴۹- قرآن - مائده ۶۷ و قصص ۵ و ۴
- ۵۰- نحل ۳۶ زمر ۱۷ و ۱۸ و بقره ۲۵۷ و نساء ۷۶ و ۷۷
- ۵۱- قرآن - بقره ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸
- ۵۲- قرآن - عنکبوت ۳۹ تا ۴۳
- ۵۳- قرآن - بقره ۲۱۳ و یونس ۱۹ و ۱۸
- ۵۴- قرآن - آل عمران ۳۳ و اعراف ۵۹ و عنکبوت ۱۴ و ۱۳
- ۵۵ و ۵۶- قرآن - هود ۲۷ ببعده و ۲۶
- ۵۷- قرآن - هود ۴۰ و ۴۳ تا ۴۹
- ۵۸- قرآن - توح ۱۸ تا ۲۷
- ۵۹- قرآن - شعراء ۱۰۵ تا ۱۲۱
- ۶۰- قرآن - هود ۴۲ و ۴۵
- ۶۱- قرآن - هود ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ و ۴۶
- ۶۲- قرآن - انعام ۷۵ تا ۷۹ و بقره ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱
- ۶۳- قرآن - انعام ۷۴ ببعده و انبیا ۵۷ تا ۶۸ ببعده

- ۶۴- قرآن - نوره ۱۲۴ تا ۱۳۵  
 ۶۵- قرآن - نوره ۲۵۸ بعد  
 ۶۶- سوره مریم آیه‌های ۲۱ تا ۴۵ و  
 ۶۷- قصص قرآن ص ۶۲ و ۶۳  
 ۶۸- سوره مریم آیه ۴۶ و سوره ۱۱۴ و ...  
 ۶۹ و ۷۰ و ۷۱- قرآن - صافات ۹۹ بعد  
 ۷۲- نوره ۱۲۴  
 ۷۳- قرآن - نساء ۵۰ و ۵۱ تا ۵۵  
 ۷۴- قرآن - نساء ۵۴ و ...  
 ۷۵- قرآن - نازعات ۱۵ تا ۲۶  
 ۷۶- قرآن - مائده ۲۲  
 ۷۷- قرآن - عنکبوت ۳۹ تا ۴۳  
 ۷۸- قصص ۴ و ...  
 ۷۹- قرآن - نازعات ۱۸ تا ۲۵  
 ۸۰- قرآن - قصص ۷۶ و قصص قرآن ص ۳۹۲  
 ۸۱- قرآن - عاقر ۲۶ و ...  
 ۸۲- قرآن - بقره ۴۹ و ۵۰  
 ۸۳- قرآن - نوره ۵۱ تا ۶۸ و ۹۲ بعد و مائده ۲۵ و اعراف ۱۵۲ تا ۱۴۲  
 ۸۴- قرآن - اعراف ۱۴۸ تا ۱۷۱ و ...  
 ۸۵- قرآن - مریم آیه‌های ۱۶ تا ۲۱  
 ۸۶- قرآن - مریم آیه‌های ۱۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۷  
 ۸۷- قرآن سوره نوره آیه ۴۵ تا ۴۷  
 ۸۸- قرآن - مریم آیه ۱۶  
 ۸۹ و ۹۰- قرآن - نوره آیه‌های ۸۷ و ۲۵۳  
 ۹۱- قرآن - آل عمران آیه ۵۲  
 ۹۲- قرآن - نساء آیه ۱۵۵ و مائده آیه ۷۸  
 ۹۳- قرآن - مائده ۱۵۷  
 ۹۴- قرآن - مائده آیه‌های ۱۱۲ و ۱۱۳  
 ۹۵- قرآن - نساء آیه ۱۷۱ و مائده ۱۷ و سوره ۳ و ۳۱  
 ۹۶- قرآن - مائده آیه‌های ۱۷ و ۷۲ و ۷۳ و ۱۱۵  
 ۹۷- قرآن - سوره اشراخ آیه‌های ۱ تا ۳ و صحنی ۵ و ۶ و فلق  
 انا و مدثر انا ۷ و ...

- ۹۸- برای سیر طولانی که بت پرستی و مولی گری نتجانه  
 انحامید نگاه کنید به جلد اول زندگانی محمد (ص) فصل دوم  
 ۹۹- قرآن - عمران ۲۱۴ تا ۲۱۶
- ۱۰۰- قرآن - سبت و فصل هفتم ح ۱ زندگانی محمد
- ۱۰۱- قرآن - سوره عیس و مولی و سوره فصلب آیه ۳۴ و ۳۵
- ۱۰۲- نگاه کنید به سمت موارنه النفاطی همین بحث
- ۱۰۳- درباره این عرواب از جمله نگاه کنید به پیامبر و آئین  
 سرد سونه مصطفی طلاسن، ترجمه حسن اکبری مررناک
- ۱۰۴- قرآن - آل عمران ۶۴ و فصل ۹ ح ۱ زندگانی محمد
- ۱۰۵- کیش شخصیت ۱۶۷-۱۵۳
- ۱۰۶- نقره ۸۷ تا ۸۹ و مائده ۴۸ و ۴۹ و ۵۰
- ۱۰۷- نگاه کنید به مکاتیب الرسول تالیف علی بن حسنعلی  
 الاحمدی بیروت، خصوصاً نامه هائی که پیامبر به نناه ابران و  
 بصرروم و ... نوشته اند
- ۱۰۸- قرآن سوره نقره آیه های ۸ تا ۱۹ و آل عمران ۱۱۹ و توبه  
 ۴۹ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳
- ۱۰۹- قرآن - سوره روم و زندگانی محمد ح ۲ فصل های ۲۲ و  
 ۲۷
- ۱۱۰- براثت ۱ تا ۳۶ و ...
- ۱۱۱- در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران احنعال ارتجاع داده شده  
 و بنا بر آن خدا همدار میدهد بگماری گذاشتن دواصل امامت  
 و عدالت که نه به اصل دیگر عیبت می بخشند، مهمربین  
 قدم در مشی بارتجاع بوده
- ۱۱۲- تاریخ خلافت های اموی و عباسی، روشن و واضح  
 بیانگر این ارتجاع است

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)